

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویژه عید سعید غدیر خم

فهرست

عید غدیر از نظر چند تن از علماء

سه پرسش از آیت الله صافی اصفهانی (قدس سره)

واقعة غدیر و پیام غدیر / (علی صافی اصفهانی)

حسن بصری و تخطی او از پیام غدیر (واحد پژوهش)

علی ممسوس فی ذات الله / (آیت الله صافی گلپایگانی)

نظر علماء امامیه در فهم معارف حقه / (آیت الله سیدان)

صراط مستقیم / (آیت الله فقیه امامی)

**استفتائات**

**معرفی کتاب**

**معرفی سایت**

## عید غدیر از نظر چند تن از علماء



### حضرت آیت الله تبریزی:

از آن نظر که ولایت افضل و واجب اعمال است عید غدیر افضل از اعیاد مذهبی دیگر است و باید در بزرگداشت آن اهمیت بیشتر داده شود و اختصاص به ملت خاص ندارد، عید امت اسلام است.



### حضرت آیت الله صافی گلپایگانی:

عید سعید غدیر بزرگ ترین و مهم ترین عید شیعیان است و شیعیان هم از قدیم الایام آن را تجلیل نموده و می نمایند و هر چه باشکوه تر عید بگیرند بهتر است.

### حضرت آیت الله سیدان:

آنچه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر خم ابلاغ نموده اند به تصدیق عامه و خاصه نص بر مولا بودن حضرت علی (علیه السلام) بوده است، غدیر خم از دلیل های روشن و صریح است که خلافت بلافضل حضرت امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) را اثبات می کند بدین جهت غدیر از بزرگترین اعیاد شیعه می باشد.



### مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی:

شیعیان عیدی مهم تر از عید غدیر ندارند؛ غدیر هسته ی مرکزی موجودیت دین و قرآن کریم است، احترام به غدیر، بزرگداشت غدیر، احترام به قرآن و بزرگداشت دین و تشیع است.



## معلم بزرگ اخلاق و اخلاق مجسم حضرت استاد حاج سید علیرضا حیدری

غدیر در اعیاد و فاطمیه، در وفیات شعار شیعه است باید تمام همت خودمان را صرف زنده نگهداشتن دین و قرآن کنیم، زنده نگهداشتن دین و قرآن هم به زنده نگهداشتن غدیر است، اگر غدیر را داشته باشیم همه چیز داریم و اگر غدیر را از دست بدهیم همه چیز را از دست داده ایم، لذا غدیر از بزرگ ترین اعیاد است.



## حضرت آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی

غدیر از اعظم اعیاد و شعار بزرگ تشیع و حلقه ی اتصال انسان ها به مبدأ است، غدیر روز نزول عظیمترین نعمت های الهی برای تمامی موجودات این عالم از انسان و حیوان و نبات و جماد است. غدیر روز مأیوس شدن شیطان از عباد مخلصین است؛ غدیر شاهرگ اصلی موجودیت و حیات جاوید قرآن است.

پیام غدیر برای زمان غیبت، تبعیت از فقهاء و مراجع تقلید است و لاغیر، فقهاء حلقه ی اتصال انسان ها با ولایت و غدیر هستند، اگر غیری در کار آمد از پیام غدیر تخطی شده است، چنین کسی حلقه ی اتصال خود با ولایت و در نتیجه با نبوت و توحید را قطع کرده است.

خدا در دل سودازدگان است بجوید  
مجوید زمین را و مپوید سما را  
صفا را نتوان دید که در خانه فقر است  
در این خانه بیاید و ببینید صفا را



## سه پرسش از عارف قرآنی

«مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی»

ای قامت بلند معرفت و ای قاف قله عرفان. تو تا واپسین لحظات زندگی نماز می خواندی و انذار می کردی، تدریس می کردی و در تقویت حوزه های علمیه که مسکن و مدرس امام صادق (علیه السلام) است و رفع مشکلات آن ها کوشا بودی و از کنار افکار پوشالی و کپک زده ی بی مایگان بی ایمانی که عبادات را از اصل ساقط می دانند و با علم مخالفت ورزیده در جهل مرکب غوطه می خورند با بی مهری و بی اعتنایی می گذشتی و با زبان قرآن ((فذرهم فی خوضهم یلعبون)) مرا از آن ها برحذر می داشتی و مدام از علم صحبت می کردی که از اهم موجبات سعادت و کمال است ((بالعلم یعرف الله و یوحده))<sup>(۱)</sup>.

## \* سؤال

### ۱ - علوم و معارف را از کجا باید گرفت؟

آیت الله صافی (قدس سره): علی (علیه السلام) می فرماید: ((یا کمیل لا تأخذ الاّ عنّا تکن منّا)) یعنی ای کمیل علوم و معارف را از کسی جز از ما اهل بیت کسب نکن تا از ما باشی.

علمی که امام (علیه السلام) می فرمایند. غیر از علوم است که فلاسفه دارند. این علوم را علوم رسمی می گویند و علم رسمی به قول شیخ بهایی:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال<sup>(۲)</sup>

طالب علم باید مواظب باشد که این طرف و آن طرف نرود. باید خیلی حواسش جمع باشد، باید سراغ آن ها که «کلامکم نور و امرکم رشد»، آن هایی که هرچه از بیت آن ها و از کانون آن ها صادر می شود همه اش حق محض است و حقیقت و صواب است و هیچ شایبه ی گناه و اشتباه در آن نیست برود. مواظب باشد که سراغ دیگری نرود. باید از اول سراغ آن ها برود و با آن ها ارتباط آموزشی پیدا بکند و الا اگر از همان اول، راه را عوضی رفت تا آخر عوضی خواهد رفت:

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می رود دیوار کج

عالم باید بداند که علمش را از کجا برداشت می کند. باید مواظب باشد که حرف های دیگران فریض ندهد، مغرور نشود، نرود از شرق و غرب اخذ مبنا کند و بعد بیاید آیات و روایات را با آن مبانی تفسیر کند. این خودش یک مطلبی است که اهل فضل متوجه آن هستند. گاهی انسان می رود مطلبی را از کتب بیگانگان مطالعه می کند و به حرف آن ها اعتقاد پیدا می کند و بعد می آید کتاب و سنت را مطالعه می کند. یعنی مبنا را از کتاب و سنت برداشت نمی کند، بلکه بر عکس، کتاب و سنت را طوری کش و قوس می دهد که مطابق آن مبنای اخذ شده از کتب بیگانگان شود. باید به چنین شخصی گفت: «این ره که تو می روی به ترکستان است»<sup>(۳)</sup>.

## \* سؤال

### ۲- استاد سلوک کیست و شاگرد کدام است؟

کسانی که در مسائل دینی و معارف اسلامی تخصص ندارند، نمی توانند از کتاب و سنت برداشت درست بکنند، باید رجوع کنند به کسانی که ائمه (علیهم السلام) آن ها را معرفی کرده اند [یعنی فقهاء] و آن ها که بعد از ائمه بهترین خلق معرفی شده اند، مطابق حدیث، علمایی هستند که اهل تقوا باشند.

اگر کسی بخواهد راه معنویت و سلوک را طی کند باید سراغ آن‌هایی که ائمه (علیهم السلام) معرفی کرده اند برود. ما باید نسبت به وظیفه‌ی خود از همان راهی که خدا و اولیای خدا مقرر فرموده اند شناخت پیدا کنیم. اگر از طریق ائمه وارد شویم از خود آن‌ها می‌شویم. حدیث دارد؛ ((لا تأخذ الا عننا، تکن ما))<sup>(۴)</sup> سراغ کس دیگری نروید، معارف دینی را از ما بگیرید تا به نتیجه برسید. وقتی معارف را از ما گرفتید از خودمان می‌شوید.<sup>(۵)</sup>

## \* سؤال

### ۳ - آیا مکتب فلاسفه می‌تواند در تربیت انسان‌ها و تهذیب نفس مؤثر باشد؟

نیروهای ادراکی انسان در این حد نیست که بتواند گلیم خودش را از آب دریاود. این فکر خامی است که بعضی از فلاسفه کرده اند و به خیال خودشان گفته اند که مثلاً با ورود به علم و حکمت خودمان می‌توانیم خودمان را اصلاح کنیم، می‌توانیم با همان علم و حکمت و درک و فهمی که داریم به مقام شامخ انسانیت و به کمال نهایی انسانی برسیم. معلوم شده که این‌ها صد در صد در اشتباهند. حتی خودشان هم فهمیده اند و از طریق خواب گفته اند که ما از اول تا آخر در اشتباه بوده ایم. خیال می‌کردیم بدون رجوع به سنت و اهل بیت می‌توانیم خود را اصلاح کنیم، ولی در اشتباه بودیم.<sup>(۶)</sup>

اصلاً فرقی که مکتب انبیاء و اولیاء با مکتب فلاسفه دارد، همین است؛ یعنی فلاسفه - از صدر تا کنون - مکتب‌هایی داشته اند، همه‌ی آن‌ها مکتب اخلاقی دارند؛ مکتب سقراطی، مکتبی است که روی فرمول‌های علمی، تهذیب اخلاق را تنظیم می‌کند، با صغرا و کبرا چیدن، مقدمات ترتیب دادن و نتیجه گرفتن روش تهذیب اخلاق را بیان می‌نماید. به قول بعضی از دانشمندان، اخلاق سقراطی هنوز از داخل مدرسه بیرون نرفته. و جامه‌ی عمل نپوشیده است فقط بحث است:

پی مصلحت مجلس آراستند      نشستند و گفتند و برخاستند

به آن صورت بازدهی ندارد. اگر مادری یا پدری بوعلی سینای دهر باشند، افلاطون دهر باشند، تمام فرمول‌های علمی - اخلاقی را بدانند، تمام مقدمات را بدانند، اما عاطفه و محبت نداشته باشند، آیا بدون مهر و عاطفه، نگهداری و تربیت فرزند - با آن رنج‌ها و محنت‌ها - را عملی می‌سازند؟

عشق مادری، عاطفه و محبت مادری باید باشد تا بچه را به حد کمال برساند و رنج‌ها و مشکلاتی را که در این راه وجود دارد تحمل نماید.

عقل و منطق نقش مهمی در این باره ایفا نمی‌کنند. باید عواطف در کار باشد، باید محبت باشد. اگر نباشد، فایده‌ای ندارد. لذا انبیاء عواملی ایجاد کرده‌اند که مردم به آن‌ها عشق به ورزند و با محبت تربیت بشوند و آن‌ها را هم با محبت این‌ها تربیت کنند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): ((بِالْمُؤْمِنِينَ رِئُوفٌ رَحِيمٌ))<sup>(۷)</sup>، ((رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ))<sup>(۸)</sup> بوده است. وجودشان برای تمام ما سوی الله رحمت است، ولی نسبت به مؤمنین رحمت خاصی دارند، رحمت عامه‌ی آن‌ها که شامل همه می‌شود.

خداوند رحمت عامه دارد، رسول خدا عامه دارد، ائمه هم رحمت عامه دارند، منتهی خداوند رحمتش از خودش است و اینها رحمتشان از خداوند است.

رحمت خاصه‌ی آن‌ها مخصوص مؤمنین است. رأفت و عنایت آن‌ها به مؤمنین، عنایت خاصی است که غیر رحمت عامه است. انبیا و ائمه در اعماق قلوب امت خودشان نفوذ می‌کنند، جایشان در دل مردم است، کاری می‌کنند که مردم به آن‌ها عشق به ورزند، علاقه پیدا کنند و با عشق و علاقه سراغ آن‌ها بروند و از آن‌ها پیروی بکنند. دنباله‌ی محبت، اتباع است، پیروی است.

اگر حقیقتاً در کسی نسبت به شخصی محبت بود، سراغ او می‌رود، خودش را مشابه او می‌کند و اگر این محبت به حد اعلاء و عشق برسد دیگر این شخص، نسخه‌ی دوم او می‌شود و روشش مثل روش محبوب می‌شود.



---

**پی نوشت ها:**

- ۱- متن مذکور از آیت الله زاده حاج شیخ علی صافی اصفهانی است.
- ۲- درس های اخلاق و معارف / ۴۳
- ۳- درس های اخلاق و معارف ۸۴۶۱
- ۴- وسائل الشیعه ۲۷/ ۳۰؛ تحف العقول / ۱۷۱
- ۵- درس های اخلاق و معارف / ۸۲۰
- ۶- درس های اخلاق و معارف / ۸۴۴
- ۷- توبه: ۱۲۸؛ نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.
- ۸- انبیاء: ۱۰۷؛ رحمتی برای جهانیان

## واقعه ی غدیر

در سال دهم هجری یعنی اواخر عمر شریف پیامبر اکرم، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عازم سفر حج شدند، در مدینه اعلام شد که امسال رسول خدا در مراسم حج شرکت می کنند. هر کس مایل است همراه پیامبر حرکت کند. جمعیت زیادی همراه آن حضرت عازم زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج گردید، تعداد جمعیت را ۹۰ هزار و تا بیش از ۱۲۰ هزار نفر در تاریخ ثبت کرده اند. علاوه بر این جمعیت، افراد بسیاری هم از بلاد دیگر به سوی سرزمین مکه شتافتند.

پس از انجام اعمال حج، در راه بازگشت از مکه، کاروان رسول خدا به چهارراهی رسید که حُجاج گروه گروه از هم جدا می شدند (محل جداشدن راه های مدینه، مصر و عراق) و هر کدام به سوی اوطان خود می رفتند که آن محل، غدیر خم نام دارد. جبرئیل نازل شد که ((یا ایها الرسول بَلِّغْ ما أَنْزَلَ الیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ))<sup>(۱)</sup> (ای پیغمبر، باید! آن چیزی را که از سوی خدا (درباره علی) به تو نازل شده به مردم ابلاغ کنی و اگر چنین نکنی رسالت او را به انجام نرسانده ای).

و این آیه ی شریفه، عنوان یک تهدیدی را می رساند که از جانب خداوند متعال نسبت به پیغمبرش انجام شده، یعنی یا رسول الله این ابلاغ آنقدر از اهمیت بالایی برخوردار است که اگر در انجام آن درنگ کنی تو رسول و پیغمبر ما نیستی به این معنا که تمام زحمات ۲۳ ساله ی پیغمبر نادیده گرفته خواهد شد و دیگر خدای متعال او را از جرگه ی انبیاء خارج خواهد کرد.

راستی این چه پیغامی است که پیغمبر خدا اینچنین با شدت و غلظت از طرف خدا مأمور به ابلاغ آن شده است؟ بدیهی است آنچه را که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) باید ابلاغ کند، جزء دین است، اما کدامیک از اجزاء دین؟ آیا از اصول دین است؟ توحید است، نبوت است یا معاد؟

قطعاً توحید نیست، زیرا که پیغمبر ۲۳ سال است علی الدوام مردم را به توحید دعوت می کند.

آیا نبوت است، یعنی باید تبلیغ کند که من پیامبرم؟ آیا منظور، ابلاغ فروع دین است؟ آیا پیامبر باید از مردم بخواهد که نماز بخوانند، یعنی کسانی که به حج آمده بودند، نماز خوان نبودند؟!

این پیام باید موضوعی باشد که اصول دین و فروع دین بند به آن است. زیرا که می فرماید: اگر این پیام را نرسانی اصلاً رسالت او را ابلاغ نکرده ای.

گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابلاغ این پیام عظیم، هراسان است. همان پیغمبری که یکه و تنها در میان مشرکین مکه بدون یار و یاور شجاعانه فریاد می زد قولوا: لا اله الا الله تفلحوا و نترسید، سنگش زدند و نترسید، نقشه ی قتل برایش کشیدند و نترسید، اما در میان مسلمان ها و آن هائی که رنگ دین به خود زده بودند می ترسید علی را انتخاب کند، همان پیغمبری که علی (علیه السلام) می فرمود در جنگ ها وقتی کار بر ما سخت می شد او ملاذ و پناه ما بود، چنین پیغمبری با چنان شجاعتی در جمعی که همه خود را مسلمان و پیرو آن حضرت می دانستند، می ترسید حرفش را بزند، کسانی مانند عمر و ابوبکر در میان مسلمین بودند که در ظاهر چهره دین و تقدس به خود گرفته بودند و خود را به پیغمبر می چسبانند و تا اندازه ای هم در میان مردم جای پای باز کرده بودند اما در باطن جز برای مطامع دنیوی خویش قدمی بر نمی داشتند و با اوامر و نواهی پیغمبر کاری نداشتند مگر مواردی که مجبور می شدند اطاعت کنند، همان هائی که امروز هم خود را به علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) می چسبانند و برای فریب دادن خلق از همه جا بی خبر و رسیدن به مطامع دنیوی خویش قیافه ی زاهدانه و عارفه و عاشق علی (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) به خود گرفته و در میان صفوف مسلمین جا باز کرده اند و چون دنیای خوبی در آن هست روز به روز به جمع این معرکه گردانان دنیا طلب و دین فروش افزوده می شود، آری امثال همین ناهلانی که امروز ما می بینیم در زمان پیغمبر بودند و پیغمبر خدا می ترسید از این که حکم خدا را و جانشینی علی (علیه السلام) را بر خلاف میل باطنی آن ها اعلام کند، همانطور که بسیاری از بزرگان ما امروز وحشت دارند حکم خدا را که با نفاق بازی های این شیادان نمی سازد بیان کنند، از همین جهت است که فرموده اند منافق از کافر بدتر است و خطر عارف نمایان دلباخته ی دنیا از خطر یهود بالاتر است. زیرا که یهودیان هرگز با پرچم یهودیت و از کنیسه ها نمی توانند در مقابل مسلمین ظاهر شوند اما با پرچم اسلام و تشیع و علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) چه بسیار آسان و بی تکلف وارد صفوف مسلمین شدند و در مقابل مسجد و مرجعیت و مقام مقدس نیابت عامه، دکان و استاد عرفان تراشیدند و قداست عرفان و عرفای حقیقی را خدشه دار کرده، به اهداف خودشان در حد قابل توجهی هم رسیدند.

آری رسول خدا که از طرفی با چنین منافقان جاه طلب و کینه توز مواجه بود و از طرف دیگر با این امر حتمی پروردگار، از سنگینی بار این رسالت می ترسید، لذا خداوند برای اینکه قوت قلبی به پیغمبرش بدهد فرمود: *والله يعصمك من الناس*، یعنی ای پیغمبر نترس. برو و این پیام را به امت ابلاغ کن ما هم تو را از شر این منافقان حفظ می کنیم.

راستی این چه امری است که خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابلاغ آن ترسان و لرزان است و خداوند او را دلداری می دهد؟

رازی است که سرنوشت تمامی دین از اصول و فروع و از آدم تا خاتم به وجود مبارک او و به انتصاب او رقم می خورد که توضیح آن خواهد آمد.

به هر حال رسول خدا دستور داد تا کاروان در آن گرمای سوزان توقف کند، کسانی که جلوتر رفته اند برگردند، آن هائی که عقب مانده اند برسند، به بعضی اصحاب امر فرمودند که زمین را تمیز کنید، خارها را بکنید، سنگ ها را جمع کنید، سایه بان بزنید که زن هائی که از مکه برگشتند زیر سایبان باشند، بعد از سه روز معطل کردن مردم، در آن گرمای سوزان، نماز ظهر اقامه شد، آن گاه رسول خدا دستور داد منبری از جهاز شتران درست کردند و حضرت بر بالای آن قرار گرفت، نگاهی به چهار طرف انداخت و فرمود: *الا تسمعون؟* آیا صدای مرا می شنوید؟ جواب دادند: بلی. پیامبر این اقرار و اعتراف را از آن ها گرفت تا فردا کسی ادعا نکند که من نفهمیدم و متوجه صحبت های پیامبر نشدم.

سپس پیامبر خطبه ای مفصل خواند خطبه ای که سراسر حکمت و رمز و راز بود و از سرچشمه ی وحی گرفته شده بود. حدود ۵۰ مرتبه نام مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطبه برده شده، ۵۰ آیه ی قرآن، حضرت در این خطبه خواندند، ۲۰ مورد اشاره به حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کردند، ۴ مرتبه نام مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را بردند، بعد از بیان مطالب زیاد، رسول خدا از روی منبر علی را صدا زدند، علی آمد، با دست چپ زیر بغل راست علی را گرفتند و بقدری بلند کردند که کف پای علی (علیه السلام) به زانوی رسول خدا رسید. آن گاه فرمودند: *ایها الناس ((الست اولی بکم من انفسکم؟)) قالوا: بلی.* و این جمله را سه مرتبه از مردم اقرار گرفتند، سپس فرمودند: *((من کنت مولاه فهذا علی مولاه.))*

آن گاه پیغمبر به دوستان علی و کسانی که مولویت او را پذیرفته اند دعا کرد و به دشمنان علی و کسانی که مولویت علی را نپذیرفته اند نفرین کرد و فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاده...»

پس از آن که خطبه آن حضرت تمام شد این آیه نازل شد ((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)) امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و اسلامی که من به آن رضایت می دهم به عنوان دین برای شما برگزیدم.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «الولایه لعلی من بعدی» ولایت و امامت بعد از من با علی است و پس از آن مردم آمدند و با علی به عنوان جانشین پیامبر بیعت نمودند.

## پیام غدیر

آیا پیام غدیر، این بود که باید علی را دوست بدارید؟

اهل سنت می گویند: منظور پیامبر از ((من کنت مولاه فهذا علی مولاه)) این بود که علی را دوست بدارید، زیرا که ولایت، به معنای محبت و دوستی هم آمده است.

اما آیا عقل سلیم می پذیرد که خاتم الانبیاء یعنی عقل کل، برای این که به مردم بگوید علی را دوست بدارید، مردم را آن همه به زحمت بیاندازد؟! در سخت ترین موقعیت ها، مردمی که خسته و مانده شده بودند، عرفات دیده بودند، مشعر دیده بودند، رنج های منی را پشت سرگذاشته بودند، سعی صفا و مروه کرده بودند، تمام مناسک حج را انجام داده بودند، روزهای زیادی از خانه و کاشانه ی خودشان دور بودند، هوای بسیار گرم و سوزان، در نهایت خستگی و کوفتگی یک مرتبه پیغمبر دستور بدهد توقف کنید و مردم را در چنین موقعیت بحرانی سه روز در آن گرمای طاقت فرسا معطل کند فقط برای این بود که به مردم بگوید علی را باید دوست بدارید!!!

مضافاً بر اینکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله دوستی علی (علیه السلام) را در طول این ۲۳ سال دائم به مردم گوشزد می کرد و مردم به این سفارش پیغمبر عادت کرده بودند دیگر نیازی نبود که مردم را اینقدر در رنج و تعب بیاندازد.

از آن گذشته آیا دوستی بیعت می خواهد؟ آیا دوستی تبریک می خواهد؟ چرا برخی آمدند و گفتند: ((بِخِ بَخٍ لِّكَ يَا عَلِيُّ، اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مَوْءِنٍ)) مبارک باد، مبارک باد بر تو ای علی! امروز تو مولای ما و مولای هر مؤمنی گردیدی. پس معلوم می شود مطلب خیلی فراتر از این حرف هاست، آنچه را که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر از طرف خدا مأمور شد به مردم ابلاغ کند مولویت علی (علیه السلام) و آن ولایت کلیه ی الهیه بود، مراد پیغمبر از «مولا» در عبارت ((من كنت مولاة فهذا علي مولاة)) آن مقام ولی الهی و اولی بآنفسی علی (علیه السلام) بود، لذا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همین مقام را ابتدا در مورد خودش از مردم اعتراف گرفت، فرمود: ((أأنت اولی بکم من انفسکم))، آیا من از خود شما به شما نزدیک تر نیستم، آیا من از خود شما به شما اولویت ندارم، معنایش این است که اگر من بخواهم مثلاً لقمه ی غذایی به دهان بگذارم اما پیغمبر اکرم نخواهد، این عمل انجام نخواهد گرفت، زیرا خواسته ی پیغمبر مقدم است بر خواسته من، اراده پیغمبر مسلط است بر اراده ی من، اگر من بخواهم چیزی را اراده کنم پیغمبر نخواهد، نمی توانم اراده کنم، اراده ی من مقهور اراده ی پیغمبر است. نه تنها انسان بلکه تمامی موجودات این عالم تحت تسلط و قدرت کامله ی ولایت تکوینی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، هر برگ درختی که در این عالم بر زمین بیافتد یا نیافتد باذن رسول خداست، ((بهم تحركت المتحركات و سكنت السواکن)).

این چنین ولایتی را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد خودش از مردم اقرار گرفت، آن هم سه مرتبه، فرمود: ((أأنت اولی بکم من انفسکم))، آیا من چنین ولایتی بر شما ندارم؟ قالوا: بلی، همه گفتند: بله یا رسول الله شما اولی به نفس ما هستید.

بعد از آنکه پیغمبر در مورد خودش چنین اقراری را از مردم گرفت، آن گاه در حالی که علی را روی دست گرفته بود فرمود، ((من كنت مولاة فهذا علي مولاة)). یعنی همین ولایتی را که برای من قبول دارید باید همین را هم برای علی قبول داشته

باشید. هر کس مرا اولی به نفس خودش می داند، هر کس مرا به این مقام (مقام ولایت کلیه ی الهیه) قبول دارد باید علی را هم به همین مقام قبول داشته باشد.

بنابراین، روش پیغمبر در روز غدیر در مورد تعیین جانشین به گونه ای بود که هیچ شک و شبهه ای برای کسی باقی نگذاشت.

اولاً: معنای مولی را خود پیغمبر بیان فرمود که مراد من از مولی چیست.

ثانیاً: نام علی (علیه السلام) را برد فرمود علی مولای اوست.

ثالثاً: با لفظ هذا مطلب را تاکید کرد، فرمود، هذا علی مولاہ، یعنی این علی، همین علی که روی دست من است و همه دارید او را می بینید مولای شماست.

### **آگاه باشید پیام غدیر تحریف نشود:**

پس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر نمی خواست دوستی و محبت ورزیدن به علی (علیه السلام) را به مردم گوشزد کند، دوستی علی را در طول ۲۳ سال مرتب حضرت به مردم گوشزد می کرد، چیز تازه ای نبود که بخواهد مردم را سه روز در آن گرمای طاقت فرسا به زحمت بیاندازد، بلکه پیغمبر می خواست آن مقام خلیفه الهی و اولی بانفسی علی را به مردم اعلام کند تا مردم بعد از خودش فقط و فقط تسلیم مطلق و بی چون و چرای علی باشند و لا غیر.

### **پیام غدیر برای زمان حضور:**

وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین امری را صادر فرمود که هر کسی این ولایت را در مورد من قبول دارد باید همین ولایت را هم در مورد علی بپذیرد، وظیفه مردم این شد که به تبعیت از پیغمبر چنین اعتقادی را نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته باشند و با آن حضرت بیعت کنند به این معنا که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطیع و تسلیم مطلق علی (علیه السلام) باشند و اوامر و نواهی او را بدون چون و چرا و بدون تأمل و درنگ اطاعت کنند، سرش را بفهمند یا نفهمند باید بدون قید و شرط سر تسلیم فرود بیاورند و امتثال کنند.

رابطه ی مولویت و عبودیت بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم باید برقرار باشد یعنی همان وظیفه ای که امت در برابر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند از اطاعت و بندگی از لحظه ای که فرمان «من کنت مولاه» صادر شد، همان وظیفه را بدون ذره ای کم و زیاد باید نسبت به علی (علیه السلام) داشته باشند زیرا که علی نیز مثل پیغمبر و عین پیغمبر اولی بنفس ماست، خواسته ی او بر خواسته ی ما اولویت دارد، اراده ی او بر اراده ی ما مسلط است، تصمیمات او بر تصمیمات ما مسیطر است، او نیز مثل پیغمبر با غیب و باطن این عالم در ارتباط است، «علی مع الحق و الحق مع علی»، علی با حق است و حق با علی است، اینها از هم جدا نیستند، نه اینکه دو چیزند اما با هم هستند، نه، یک چیزند با دولفظ، یک ماهیت است با دو عنوان، قرآن حق است، علی هم حق است، دو چیز نیستند، یک چیزند، منتها قرآن حق تدوینی است اما علی حق تکوینی است، نکته ی بسیار ظریفی است که بسیاری را دچار اشتباه کرده است.

آنچه که از علی جدا بشود ناحق است، باطل است، محکوم به فنا و نابودی است، «حق» خود علی است، هر چه هست از حق، جلوات علی است، چیزی که از علی جدا باشد نمی تواند جلوه ی علی باشد؛ لذا فرمود آن قرآن هایی را که بر سر نیزه کرده اند بزنید، قرآن ناطق منم.

پس به دلیل اینکه علی نفس پیغمبر است، جان پیغمبر است، روح پیغمبر است، هر چه پیغمبر دارد، جز مقام نبوت، علی هم دارد، به هر درجه ای که پیغمبر بالا رفت علی را هم همراه خود دید از عرش تا فرش و از زمین تا معراج و از معراج تا قاب قوسین او ادنی همه جا علی با پیغمبر بود به همین دلیل پیغمبر فرمود ((من کنت مولاه فهذا علی مولاه)). و اگر ما پیغمبر خاتم را به رسالت و نبوت پذیرفته ایم ناگزیریم که علی (علیه السلام) را به خلافت بلافصل و جانشینی پیغمبر و مقام ولایت و خلیفه الهی بپذیریم، اگر غیر از این باشد نبوت را نپذیرفته ایم و اگر نبوت را نپذیرفته باشیم خدا را نپذیرفته ایم.

این رابطه ی مولویت و عبودیت بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز باید برقرار باشد و زمین تا قیامت نباید از مولا و حجت و حق تکوینی خالی باشد و این حکمت بالغه ی الهی است که پروردگار عالم چنین مقدر فرموده است، اگر لحظه ای زمین از مولا خالی شود ((لساخت الارض باهلها))، آنگاه دیگر، زمین و زمانی در کار نخواهد بود، بر و بوم و دشت و صحرائی نخواهد بود؛ لذا تا مولا و حجت بر روی زمین است زمین و زمانی هم در کار است.



اولین مولا و حجت بالغه ی الهی وجود مقدس خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد که امت مأمور به تبعیت مطلق از اوست و آخرین مولا و حجت بالغه ی الهی وجود مبارک و نازنین حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا لثراب مقدمه الفداء می باشد که این حجج بالغه ی الهیه یکی پس از دیگری به امر خداوند عالم و بواسطه ی حجت ما قبل معین و منصوب و خلیفه الله و صاحب الزمان می شوند، همه ی این بزرگواران مولا هستند هر یک به تعیین و تصریح مولای ما قبل خود، همه ی آن ها اولی بنفس ما هستند، لذا ((من کنت مولاه فهذا علی مولاه)) نه فقط در مورد علی است بلکه به تنقیح مناط شامل تمامی ائمه معصومین (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد زیرا که مناط، کلیت اولی به انفس بودن در جمیع مراتب وجود است که رسول خدا همین را به عنوان مقدمه ی من کنت مولاه از مردم اقرار گرفت.

بنابراین همانطور که علی (علیه السلام) به نصب پیغمبر جانشین پیغمبر و اولی بانفس است، امام حسن (علیه السلام) نیز به نصب علی (علیه السلام) جانشین علی و اولی بانفس است و هکذا امام حسین (علیه السلام) تا برسد به خاتم الاولیاء حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه هریک به نصب امام ما قبل، جانشین و خلیفه الله و اولی با نفس می باشند و این سلسله ی مقدس زنجیر وار به هم متصل است، توحید، نبوت، امامت لازم لاینفک یکدیگرند. اگر کسی یکی را کنار گذاشت یعنی همه را کنار گذاشته است.

پس همانطور که امت اسلام در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موظف بودند تسلیم مطلق پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند و اوامر و نواهی آن حضرت را بدون قید و شرط اطاعت کنند همین حالت تسلیم و انقیاد را بعد از پیغمبر باید در محضر مبارک علی (علیه السلام) داشته باشند، همین حالت تسلیم را در برابر امام حسن مجتبی (علیه السلام) داشته باشند و همین طور در برابر سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) هر کدام در زمان خودشان تا برسد به امام زمان ارواحنا فداه و مسلمین موظف اند بعنوان یک تکلیف الزامی شرعی، عقلی، وجدانی، بدون هیچ قید و شرطی و چون و چرائی و تأمل و درنگی از امام زمان خودشان تبعیت کنند و هر چه او فرمود بی درنگ سرتسلیم و تعظیم فرود بیاورند و اطاعت کنند و در این تسلیم مطلق بودن اسراری است که انسان را می رساند به جائی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده، به آنجا که:

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

## اما تسلیم در برابر چه کسی؟

تسلیم مطلق در برابر وجود مقدس معصومین (علیهم السلام) و لاغیر زیرا آن ها هستند که اولی به انفسیت دارند، آن ها هستند که حق هستند، آن ها هستند که نفس پیغمبرند، آن ها هستند که قرآن ناطق اند.

## تسلیم در برابر غیر معصوم (علیه السلام) تخطی از پیام غدیر است:

اما این ره که عرفا می روند (که تسلیم مطلق استاد سیر و سلوک می شوند) به ترکستان است، این ها پشت گوش خود را هم نمی بینند چه رسد به اینکه اولی بانفسیت داشته باشند اگر کسی از پشت سر آن ها آهسته بیاید و دستش را روی چشم آن ها بگذارد نمی توانند بگویند او کیست، تسلیم شدن در برابر چنین بی مایه گان بی نوایی خنده آور است، این هایی که مانند شاگردانشان و دیگران خطاکارند و بلکه بیشتر، چگونه عقل انسان می پذیرد که زمام دین و مذهب و جان و مال و عرض و ناموسش را به دست این شیادان بسپرد. تسلیم مطلق شدن در برابر غیر معصوم (علیه السلام) راهی است به سوی فنا و نابودی.

اگر این ها در طریق حق بودند، هرگز مسئله ی تسلیم مطلق شدن را در مورد خودشان، آن هم به عنوان رکنی از ارکان مسلک خود و واصل شدن بحق به دیگران القاء نمی کردند.

امام صادق (علیه السلام) امت را از تسلیم مطلق شدن در برابر غیر معصوم (علیه السلام) بر حذر فرموده، می فرماید: ((ایاک ان تنصب رجلاً دون الحجة فتصدقه فی کل ما قال)). یعنی مبدا در برابر غیر حجت و امام معصوم سر تسلیم فرود بیاوری و هر چه او گفت قبول کنی.<sup>(۲)</sup>

امام حسن (علیه السلام) به این گونه افراد لعنت فرمود است، می فرماید: ((لعن الله من يتقدم او يتقدم علينا احداً)). خدا لعنت کند کسی که خودش را یا دیگری را بر ما مقدم می دارد.

پس اگر ما کسانی را که تسلیم مطلق شدن در برابر غیر معصوم را قبول دارند و به آن عمل می کنند لعنت کنیم به یک تکلیف شرعی عمل کرده ایم و از مولای خودمان امام حسن (علیه السلام)، در این امر تبعیت کرده ایم.

آگاه باشید که دین چیزی جز آنچه را که معصومین (علیهم السلام) بیان کرده اند نیست و غیر از آن هرچه هست بی دینی است و دکانی است در مقابل آن بزرگواران مانند دکان حسن بصری ها و سفیان ثوری ها و حلاج ها و ابن عربی ها و... بدیهی است که این دنیا طلبان و دلباختگان مظاهر دنیوی که برای فریب دادن مردم خود را به ظاهر ضد دنیا نشان می دهند، فقط و فقط برای رسید به امیال نفسانی و شهوت رانی ها و زراندوزی و افزودن به تعداد مریدهای نفهم خود دست به چنین بدعت هایی می زنند، اگر کسی بی غرض و بدون هیچ حبّ و بغضی وارد زندگی آن ها بشود و پشت پرده ی آن ها را ببیند، اندرونی را نه بیرونی را، در می یابد که صورتی در زیر دارد غیر از آنچه در بالاستی:

عارفان کین جلوه در محراب و منبر می کنند      چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

این شعر گرچه در مورد واعظان سروده شده اما وقتی از آن القاء خصوصیت می کنیم، می بینیم که عارف نمایان حداقل در زمان ما مصداق اتمّ و اکمل این شعر هستند و بنده خودم نمونه های بسیار زیادی از این شیادان و منافقان به ظاهر عارف و زاهد را دیده ام که جز رسیدن به مطامع دنیوی خویش و شهوت رانی هیچ چیز نمی فهمند اما در ظاهر، خود را دنیاگریز نشان می دادند و با سکوت و تسبیح و ذکر، مردم را فریب می داده تا بر مال و جان و ناموس آن ها مسلط شوند و تا حدود زیادی هم موفق بوده اند و ما در زمان خودمان دیدیم که هر چندگاه یکی از این مدعیان رسوا شده و فسادهای اخلاقی و جنسی آن ها برای عالم و آدم برملا می شود.

### **اعتقاد شیعه در مسئله مولویت:**

بنابراین شیعه ی مکتب امام صادق (علیه السلام) بر این اعتقاد است که مسئله مولویت در لسان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که در غدیر مطرح شد یک مبدأی دارد و یک منتهایی، مبدأش وجود مقدس خود رسول الله است. پس از او علی است، بعد از علی اولاد علی یکی پس از دیگری تا می رسد به منتهای یعنی وجود مبارک قطب عالم و محور وجود حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و غیر از معصومین (علیهم السلام) احدی در این عالم چنین مقامی را ندارد،

خطبه ی پیغمبر در روز غدیر در مورد اصل ولایت و امامت بود و اختصاصی به علی نداشت و علی به عنوان اولین امام و جانشین رسول خدا که در مجلس حاضر بود به روی دست پیغمبر قرار گرفت، علاوه بر این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این خطبه به امامت سایر ائمه (علیهم السلام) تصریح کرده اند.

لذا وظیفه ی مسلمین این است که فقط و فقط در برابر این انوار مقدسه سر تعظیم و تکریم فرود بیاورند و تسلیم محض و بی قید و شرط آن ها باشند و لاغیر.

### پیام غدیر برای زمان غیبت:

وقتی بر این اعتقاد شدیم که امام زمان ارواحنا فداه مانند جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولی به انفس ماست، حق است و او و حق از هم جدا نیستند، حق تکوینی و قرآن ناطق است، پیام غدیر این است که باید از چنین مولایی بدون قید و شرط تبعیت کرد باید راه و رسم زندگی را و طریقه ی سلوک و بندگی را و راه وصول به حق را از او گرفت، هر راهی را که او به ما نشان می دهد همان راه، راه حق است، هر دستور و برنامه ای را که آن حضرت به ما ارائه داد همان دستور و برنامه نور است ((کلامکم نور و امرکم رشد)) و غیر از آن ظلمت و ضلالت است کما این که امام رضا (علیه السلام) می فرماید: ((کلام الله لا تتجاوزه و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا))<sup>(۳)</sup>. یعنی از کلام خدا تجاوز نکنید (و به هیچ راه و مسلکی روی نیاورید) و به دنبال هدایت و معرفت و طریقی غیر از قرآن نباشید که گمراه خواهید شد.

و چون زمین نباید از حجت خالی بماند و مردم باید از هدایت ها راهنمایی ها و ارشادات حجت خدا بهره ببرند، در زمان غیبت نیز این فیض باید ادامه داشته باشد یعنی در آن زمانی هم که بنا به مصالحی آن حضرت باید در پس پرده ی غیبت باشند امت خودش را بلا تکلیف و سرگردان و بدون سرپرست رها نمی کند.

لذا می بینیم که آن حضرت سلام الله علیه در دوران غیبت صغری ۴ نفر را با نام و مشخصات خاصی به عنوان نایب و جانشین خاص خود معین فرمودند و مردم را به دست با کفایت آن ها سپردند تا از طریق آن ها به ولایت و امامت متصل شوند.

در زمان غیبت کبری یعنی بعد از رحلت چهارمین نایب خاص باز هم امت را بلا تکلیف و سرگردان رها نکردند منتها این بار نه بعنوان نایب خاص که با آن حضرت رابطه داشته باشند، باب نیابت خاصه منسد شد (و هرکس ادعای ارتباط با امام زمان ارواحناده را داشته باشد طبق بعضی روایات فهو کذاب مفر، یعنی او دروغگو است)، اما از این پس تا زمان ظهور باب نیابت عامه منفتح است یعنی معصوم (علیه السلام) شرایطی را اعلام نموده که هرکس دارای آن شرایط بود او به عنوان نایب و جانشین آن حضرت می باشد از قبیل:

((و أمّا من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه))<sup>(۴)</sup> یعنی از میان فقها کسی که نگهدار نفس، حافظ دین، مخالف هوای نفس و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند. و یا روایت ((اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى روايت حديثنا فانهم حجتي عليكم و أنا حجت الله عليهم))<sup>(۵)</sup> یعنی در حوادثی که اتفاق می افتد به کسانی مراجعه کنید که راویان حدیث ما هستند، آن ها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آن ها هستم.

بنابراین پیام غدیر نه تنها برای آن ۱۲۰ هزار نفری بود که در غدیر جمع شده بودند بلکه برای تمامی اعصار و زمان ها تا قیام قیامت می باشد، در زمان غیبت مردم باید فقط از طریق فقها به ولایت و امامت متصل شوند. پیام غدیر برای ما که در زمان غیبت هستیم اطاعت و فرمانبرداری از فقها و مراجع تقلید است زیرا اطاعت از فقها اطاعت از امام زمان است و رد کردن آن ها رد کردن امام زمان است و رد کردن امام زمان در حد شرک به خداست و این مطلب را خود معصوم (علیه السلام) فرموده است که ((الرادُّ عليهم كالراد علينا والراد علينا كالراد على الله و هو في حد الشرك بالله)).

و مثل روایت عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام)، که حضرت می فرماید: ((...من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً فأني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمننا فلم يقبله منه فانما استخف بحكم الله و علينا ردّاً و الراد علينا راداً على الله و هو في حد الشرك بالله))<sup>(۶)</sup>.

یعنی «به کسی که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد (یعنی مراجع تقلید)، به حکم و فتوای او راضی شوید، همانا من او را حاکم شما قرار دادم، اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از افراد از او نپذیرفت همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداست».

پس پیام غدیر در زمان غیبت تبعیت از فقها و مرجعیت شیعه است، زیرا معصومین (علیهم السلام) و آن هائی که اولی به نفس ما هستند ما را در زمان غیبت کبری به دست فقها و مراجع تقلید سپردند نه به دست عرفا نه به دست فلاسفه، نه به دست متکلمین نه به دست واعظان، نه به دست مداحان، نه به دست صاحبان علوم غریبه، نه به دست کسانی که طی الارض دارند، نه به دست کسانی که از گذشته یا آینده ما خبر می دهند، نه به دست فالگیرها و کف بین ها و رمال ها و ساحران و جادوگران و کسانی که تسخیر جن دارند، نه به دست کسانی که برای امام حسین (علیه السلام) زیاد گریه می کنند و زیاد عزاداری می کنند و خود را می زنند و خون قمه زن ها را می خورند (و با این کارها خود را ولایتی تر از همه می دانند!!!) فقط و فقط ما را به دست فقها سپرده اند ((فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه.))

لذا اگر کسی از این مسیری که ولی نعمت ما و اولی به نفس ما ائمه معصومین (علیهم السلام) معین کرده اند تخطی کرد از پیام غدیر اطاعت نکرده است، چنین کسی مولویت امام زمان خودش را نپذیرفته است در نتیجه مولویت پیغمبر را نپذیرفته است و در نهایت خدا را و توحید را نپذیرفته است و این در حد شرک به خداست.

### اهل محبت و عرفان چه کسانی هستند؟

قرآن کریم می فرماید: ((قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله))<sup>(۷)</sup> یعنی: بگو (ای رسول خدا) اگر خدا را دوست می دارید از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

این آیه ی شریفه نشانه ی محبت به خدا را پیروی عملی از رسول خدا می داند و هم چنین شرط اصلی در محبوب شدن انسان نزد خدا را تبعیت از رسول خدا می داند.

قرآن کریم می فرماید: ((ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه))<sup>(۸)</sup> نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند.

این تنها را ارتباط با پیامبران را پیروی از آن ها می داند.

در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر این آیه ی شریفه می فرماید: ((ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جائوا به، ثم تلا هذه الآیه، و قال: ان ولی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من عصی الله و ان قربت قرابته))<sup>(۹)</sup>

نزدیکترین و سزاوارترین مردم به انبیاء آن هایی هستند که به دستورات آن ها بیش از همه عمل می کنند، سپس حضرت آیه مذکور را تلاوت فرمود، آنگاه فرمود: دوست محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که از خدا اطاعت کند اگر چه نسبتش از پیامبر دور باشد و دشمن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که نافرمانی خدا کند اگر چه قرابتش با پیغمبر نزدیک باشد.

و هم چنین قرآن کریم می فرماید: ((فمن تبعنی فانه منی))<sup>(۱۰)</sup> که حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «هر کس از من پیروی کند او از من است.»

در روایتی امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه ی شریفه می فرماید:

((من احبنا فهو منا اهل البيت، قلت جعلت فداک، منکم؟ قال منا و الله، اما سمعت قول ابراهیم (علیه السلام) فمن تبعنی فانه منی.)) یعنی هر کس ما را دوست بدارد او از ماست.

گفتم: فدای شما بشوم، به راستی از شماست؟

فرمود: به خدا قسم از ماست، آیا کلام ابراهیم (علیه السلام) را نشنیده ای که گفت: هر کس از من تبعیت کند او از من است. با در نظر گرفتن صدر و ذیل این روایت این امر ثابت می شود که محبتی مراد امام است که به دنبال آن تبعیت و پیروی از آن بزرگواران و مکتب مقدس و ملکوتی آن ها باشد، گر چه اصل محبت به آن بزرگواران فی نفسه باقطع نظر از عمل، خود منشأ اثرات و فوائد کثیره است، از جمله در امان ماندن از خلود در جهنم و زمینه ی بسیار بالا داشتن برای بهشتی شدن به سبب حسن سریره که این خود نعمت کمی نیست.

## هشدار به مدعیان:

پس ای کسانی که ادعای محبت خدا را می نمایید و مدعی واصل شدن به مراتب توحید هستید، گواه عاشق صادق باید در آستین باشد گواه شما بر این ادعاها طبق نص صریح قرآن کریم باید تبعیت و پذیرش مولویت محمد و آل محمد باشد، آیا چنین گواهی در آستین شما هست؟ یا فقط ادعاست.

این مدعیان و عارف نمایان از خدا بی خبر در زمان پیغمبر هم بودند که خود را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جدا کرده بودند و کاری با اوامر و نواهی آن حضرت نداشتند در عین حال می گفتند ما به خدا محبت داریم!!

قرآن کریم همه ی مدعیان و به ظاهر اهل محبت را به محاکمه کشانده است، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید یا رسول الله ((قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله)) به این مدعیان که سنگ محبت خدا را به سینه می زنند (و به این عارف نمایانی که ادعاهای کذایی دارند) بگو اگر راست می گوئید که خدا را دوست دارید، پس از من (که پیغمبر خدا هستم) تبعیت کنید (اگر چنین بودید) خدا هم شما را دوست می دارد.

شرط محبت به خدا و لازم لاینفک آن، تبعیت از رسول خداست، تبعیت از پیغمبر جزء موضوع است اگر نباشد، موضوع محبت منتفی است و مدعیان در این محاکمه ی قرآنی رسوا هستند.

لازمه ی تبعیت از پیغمبر تبعیت از علی (علیه السلام) است، لازمه ی تبعیت از علی (علیه السلام) تبعیت از امام زمان ارواحناده است و لازمه ی تبعیت از امام زمان تبعیت از فقها و جانشینان و نواب عام امام زمان است این سلسله ی مقدس، زنجیروار به هم متصل است جدانشدن از هر جزئی جدانشدن از کل است، جدا شدن از توحید و نبوت و ولایت است.

آن ها که سنگ محبت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به سینه می زنند، آن ها که چنان وانمود می کنند که محبتشان به امام حسین (علیه السلام) بیشتر از محبت پیغمبر و علی و امام صادق و سایر معصومین به امام حسین (علیه السلام) است!!!

آن هایی که خون قمه زن ها را پاک می دانند و می خورند، آن هایی که امام حسین (علیه السلام) را الله می دانند و گستاخی را به آنجا کشانده اند که روی منبر پیغمبر و در مجلس امام حسین (علیه السلام) برضد پیغمبر و امام حسین (علیه السلام) در قالب محبت به امام حسین (علیه السلام) عَلم مخالفت با خدا و قرآن و با آن ذوات مقدسه را برافراشته (و برای



جبران کمبودهای خود و بدست آوردن نام و نان) نعره ی من حسین اللهی ام می زنند یا با چنگ و دندان می خواهند امیرالمؤمنین(علیه السلام) را که عبد خالص خداست به مقام الوهیت برسانند، این ها در جواب این آیه ی شریفه ی قرآن چه حرفی برای زدن دارند.

آن عارف نمایانی که چون حسن بصری ها و سفیان ثوری ها و اعوان و انصارشان تا این زمان قیافه ی زاهدانه و ضدّ دنیا می گیرند و برای فریب دادن عوام دم از عرفان و محبت به خدا و ائمه معصومین(علیهم السلام) می زنند و با اوامر و نواهی پیغمبر کاری ندارند و بسیاری، اصلاً، عمل به منکرات را وسیله تقرب و وصال به حق می دانند و خوبان آن ها که از همه ملایم تراند عبادت را از واصل ساقط می دانند و می گویند عبادت برای وصول است نه برای واصل.

این ها همه (که بازار داغ زمانه آن ها را برای عیاشی و اخاذی به سوی خود کشانده است) در مقابل این آیه ی شریفه چه حرفی برای گفتن دارند؟

آیا این اعمال و رفتار طبق مجوز شرعی است، ناشی از تبعیت آن ها از علی و اولاد علی است آیا این اعمال نتیجه ی پیام غدیر است، آیا آن بزرگواران چنین دستوراتی را صادر کرده اند، اگر چنین است خواهشمنداست مطلب به این مهمی را کتمان نکنند و دیگران و ما را راهنمایی کنند و اگر چنین نیست و روی هوی و هوس و سرگرم کردن خود و مردم و دور خود را شلوغ کردن و کسب جاه و مال است که باید منتظر عواقب این اعمال و نفاق بازی های خود باشند؛ هم در دنیا و هم در آخرت. ((اللهم خزی فی الدنيا و لهم فی الاخره عذاب عظیم))<sup>(۱۱)</sup>.

---

**پی نوشت ها:**

- ۱- سوره مائده: ۶۷
- ۲- کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، ح ۵، ص ۲۹۸
- ۳- بحار ۹۲ / ۱۰۷
- ۴- وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۳۱
- ۵- وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۴۰ - بحار ۵۳ / ۱۸۱
- ۶- اصول کافی - ج ۱ - باب اختلاف حدیث، ح ۱۰
- ۷- آل عمران: ۳۱
- ۸- آل عمران: ۶۸
- ۹- مجمع البیان - نورالثقلین
- ۱۰- ابراهیم: ۳۶
- ۱۱- مائده: ۳۳

## حسن بصری و تخطی او از پیام غدیر

«دارالصادق اصفهان - واحد پژوهش»

### پیام غدیر و حسن بصری

یکی از بارزترین افرادی که از پیام غدیر تخطی کرد و عَلم مخالفت با حکم ((من کنت مولاه فهذا علی مولاه)) را برداشت و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مبارزه برخاست، سرسلسله‌ی اهل تصوف معاند معروف، حسن بصری بود.

### گذری بر شناخت حسن بصری:

ابوعلی یا ابومحمد یا بنا بر قول مشهور ابوسعید حسن بن یسار بصری پدرش از اُسرای میشان - دشت میشان خوزستان - بود که در زمان عمر بن الخطاب فتح شده بود. وی در این جنگ به اسارت گرفته شد و به بردگی زید بن ثابت در آمد.<sup>(۱)</sup>

### نام گذاری حسن بصری توسط عمر بن خطاب:

عطار می گوید: چون او در وجود آمد پیش عمر بن خطاب بردند، فرمود: ((سموه حسنا فانه حسن الوجه)) او را حسن نام کنید که نیکو روی است.<sup>(۲)</sup>

این کودک بعدها منشاء یک سلسله حوادث تلخ تاریخ گردید و قبله‌ی اهل تصوف شد.

او سعی می کرد روشش را با همه‌ی خلق مطابق کند<sup>(۳)</sup> هرچند آن شخص یهودی بوده باشد و به بد نامی شهرت داشته باشد. این عمل او باعث شده بود مسیحیان و پیروان دیگر مذاهب هم به ملاقاتش بروند.<sup>(۴)</sup> شخصیت او با دیدن همه‌ی انسان‌ها بدون توجه به مذهب و ملیت آنان<sup>(۵)</sup> بالا گرفت به طوری که حجاج بن یوسف ثقفی جلاد (یکی از دشمنان درجه اول شیعه) به درسش حاضر شده، ترویج او را می کرد.<sup>(۶)</sup>

او می گفت: «خداوند سلطان را برای نصرت دین خود و بندگانش قرار داده است. پس با خدای خود نافرمانی مکن.»<sup>(۷)</sup>

وی با چنین روش‌های ضد و نقیض که حکایت از نان را به نرخ روز خوردن می کند، توانست در سال ۹۹ هجری که

۷۸ سال داشت، تولیت قضاوت بصره را به خود اختصاص دهد<sup>(۸)</sup> و فقیه دربار، حجاج بن یوسف محسوب شود،<sup>(۹)</sup> وی مرگش در سال ۱۱۰ هجری در سن ۹۸ سالگی بوده است.

حسن بصری با امویان ارتباط قوی و صمیمانه داشته، زیرا آن‌ها او را تأیید می‌کردند و او هم بنی‌امیه را تأیید می‌کرد و الا اگر حسن بصری مانند: حجر بن عدی و رشید هجری، قنبر و کمیل بن زیاد نخعی، مالک اشتر و محمد بن ابوبکر زندگی می‌کرد، آن‌ها هم با موقعیت امام و فقیه و مدرس نامی بصره مگر امثال حجاج‌ها اجازه اش می‌دادند که آزادانه مجلس گوید و فتوی بدهد؟! این درست معنای کلام نورانی حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) است: «هرکس با دشمنان خدا دوستی کند با دوستان خدا دشمنی کرده است.»<sup>(۱۰)</sup>

### نفاق را با تقیه خلط نکنید:

حضرت علی(علیه السلام) در بصره از راهی می‌گذشتند، حسن بصری را دیدند وضو می‌گیرد، خطابش فرمودند: «در وضوی خود دقت کن و شرایط آن را رعایت نما، آداب ظاهری و باطنی آن را مراقب باش.»

حسن بصری به طور اعتراض آمیزی جواب می‌دهد: «دیروز بود که تو با مردمی می‌جنگیدی که شهادت به توحید پروردگار متعال داده و معتقد به رسالت خاتم النبیین بوده و در رعایت آداب و شرایط وضو مراقبت داشتند و فرائض خود را به جا می‌آوردند.»<sup>(۱۱)</sup> آیا حسن بصری در حضور امام با جسارت به آن حضرت، می‌خواست است تقیه کند؟!

تقیه در چنین مقامی که اصل تقیه به لحاظ اوست، چه معنایی دارد؟! بلکه باید بگوئیم از این برخورد متوجه دشمنی حسن بصری نسبت به علی بن ابیطالب(علیه السلام) می‌شویم. چنانکه این استنباط به تأیید ابن ابی‌الحدید سنی معتزلی می‌رسد، او می‌نویسد: «حسن بصری مردم را از نصرت دادن علی باز می‌داشت»<sup>(۱۲)</sup> و این روش اهل تقیه نیست بلکه روش اهل خصومت و عناد می‌باشد. زیرا کسی که تقیه می‌کند، هیچگاه به اموری آن چنانی، که اختیاری است و اشاره کردیم اقدام نمی‌نماید. تقیه آنجا تحقق می‌یابد که انسان ناگزیر باشد نظری بدهد. این گونه امور که اختیاری و از سر میل و رغبت است حکایت از مخالفت و دشمنی شخصی نسبت به صاحب مقامی است.

## مکتب فکری حسن بصری:

دوستان و هم کیشان حسن بصری او را زاهد، عابد، فقیه و محدث دانسته اند و بعضی از صوفیه او را سر سلسله ی اهل تصوف می دانند.

در اینجا به چند مورد از افکار انحرافی او اشاره می کنیم:

- ۱- حسن بصری معتقد است، رسول خدا سفر روحانی معراج را در خواب انجام داده است. چنانکه می نویسند: «عایشه و معاویه و حسن بصری معتقدند که رسول خدا جسمش در خواب بوده لکن روحش را به ملاء اعلی (معراج) برده اند.<sup>(۱۳)</sup>
- ۲- اهل بیت فتوا به وجوب مسح را داده اند اما حسن بصری می گوید که انسان مخیر است بین اینکه مسح کند یا شستشو کند<sup>(۱۴)</sup> و این بهترین دلیل شیعه نبودن اوست.
- ۳- حسن بصری، آیه ی مبارکه ((صراط الذین انعمت علیهم)) راه کسانی که خدا به ایشان نیکویی کرده است را مورد تفسیر قرار داده، می گوید «صراط الذین انعمت علیهم یعنی ابوبکر و عمر و مؤید این مطلب: قوله - صلی الله علیه و آله - اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»<sup>(۱۵)</sup>
- ۴- وی درباره ی سلام های نماز می گوید: یک سنت جاهلی بوده که وارد اسلام شده و در جاهلیت این سلام ها متوجه بت ها بوده است.
- این ابی العوجا که در بصره می زیسته<sup>(۱۶)</sup> و از شخصیت های بارز زنادقه (منکر هستی)<sup>(۱۷)</sup> و شاگرد برجسته حسن بصری بود.<sup>(۱۸)</sup> هنگام مرگ خود اعلام کرد که چهار هزار حدیث جعل کرده ام تا حرام را حلال و حلال را حرام نمایم.<sup>(۱۹)</sup>
- وقتی علت از دین برگشتنش را جويا می شوند می گوید: علت این انحراف تناقضاتی بود که در گفتار حسن بصری در باب جبر و اختیار می دیدم و او را بر یک عقیده استوار نمی یافتم.<sup>(۲۰)</sup> استاد حسن بصری دیوانه ای بود، سخنانی بی اصل زیاد می گفت، گاهی قدری مذهب و هنگامی جبری مرام بود.<sup>(۲۱)</sup>

## روحیات و عقائد حسن بصری:

در اغلب آثاری که افکار حسن بصری را مورد بحث و بررسی قرار داده اند، آنجا که خواسته اند او را از روحیاتش بشناسند به علامت مشخصه ی او اشاره کرده اند و گفته اند «او را همیشه اندوهگین می یافتیم با غم و اندوه عهد بسته بود»<sup>(۲۲)</sup>

البته عده ای هم نوشته اند از «اولین مردانی در صدر اسلام بود که سماع را دوست داشت».<sup>(۲۳)</sup>

حسن بصری و امثال او که تاب و توان زندگی به سبک و سیاق اهل بیت را در دوران خفقان نداشتند، به بهانه ی تقیه به استخدام وابستگان اموی در آمده، تا مثل کمیل بن زیاد و قنبر، مالک اشتر و محمد بن ابوبکر، حجر بن عدی و رشید هجری به شهادت نرسند و متقابلاً به شکرانه ی زنده ماندن، در قبال این لطف و مرحمت امویان، با مجلس گوئی (سخنرانی) و امامت و فتوا دادن، مردم را از هرگونه حرکت ضد اموی باز دارد.

لذا همانطور که بیان شد حسن بصری مردم بصره را از همراهی با قیام کنندگان علیه عمال بنی امیه باز می داشت و با فتوا دادن به نفع امویان مردم را امر به سکوت می کرد. گفته شده اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود، دولت مروانیان از گهواره به گور می رفت.<sup>(۲۴)</sup>

حسن بصری در وجوب اطاعت از شاهان بنی امیه فتوا داده و درباره ی آن ها می گوید: «دین جز با آنان (امثال معاویه و یزید) پا نمی گیرد هر چند ظلم و جور کنند، به خدا اصلاحاتی که خداوند به دست آنان (بنی امیه) انجام می دهد بیش از فسادهایشان است».<sup>(۲۵)</sup>

آیا کشتن امام حسن مجتبی و امام حسین (علیهم السلام) و یاران عزیزش اصلاح می باشد؟! باید به عارف نمایان و دیگر کسانی که از حسن بصری حمایت می کنند گوشزد کرد که حسن بصری نقش حساسی را در بارور کردن سیاست مقابله کننده ی با امامت و ولایت به عهده گرفته، زمینه ی چنین مهمی را فراهم آورد. درست در لحظات حساسی که اعمال و رفتار امویان، مردم خواب رفته را بیدار می کرد و از بیهوشی تزویر شکل گرفته در سقیفه بیرون می آمدند تا به حمایت از امام مظلوم (علیه السلام) قیام کنند با مهارتی که در سخنوری داشت آبی بر آتش بیداری مردم ریخت و گفت رسول خدا فرموده اند: «زمامداران را دشنام ندهید، زیرا اگر ایشان نیکی کنند، پاداش گیرند و شما باید شکرگزار باشید و اگر بدی

کنند عقوبت ببینند و شما باید صبر کنید به یقین ایشان عذاب خدایند که به وسیله آنان از هر کس که بخواهد انتقام کشد. پس با عزت و خشم، عذاب خدا را نخواهید بلکه با فروتنی و تضرع از آن استقبال نمائید»<sup>(۲۶)</sup>

البته در این اواخر که ماهیت حسن بصری برملا گردیده و محققانی چیره دست پرده از روی حقایق ننگین زندگی او در ارتباط با مولی العارفین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برداشته اند و به اثبات رسانده اند که حسن بصری مخالف آن حضرت بوده است سعی کرده اند آرام آرام مسئله ختم شجره های فریق صوفیه به حسن بصری را از آثار متصوفه محو سازند.<sup>(۲۷)</sup>

### نفرین حضرت علی (علیه السلام) به حسن بصری:

ابن ابی الحدید شخصیت سرشناس اهل تسنن می نویسد: روزی امام علی (علیه السلام) حسن بصری را دید که وضو می گرفت، در وضو گرفتن وسواس به خرج می داد، از این رو آب زیادی می ریخت.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: حسن! آب زیادی ریختی! گفت: امیرالمؤمنین از خون های مسلمانان که بیشتر ریخته نشد. (یعنی از خون مسلمانانی که این چنین وضو گرفتند و به دست تو کشته شدند بیشتر نیست)<sup>(۲۸)</sup>

علی (علیه السلام) فرمود: آیا تو را ناراحت کرده است؟

گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: پس خداوند همیشه تو را غمگین و محزون بدارد!

گویند: از آن پس همواره حسن بصری عبوس و محزون بود تا از دنیا رفت.<sup>(۲۹)</sup>

همین حسن بصری که سعی می کرد حزن خود را به مسائل معنوی ربط دهد و آن را تأثیر نفرین امام علی بن ابیطالب (علیه

السلام) نشان ندهد، گاهی بی اختیار به علت غمگین و حزین بودن خودش اشاره می کرد و می گفت: «نفرین انسانی صالح با من چنین کرده است».<sup>(۳۰)</sup>

### اعتراض حسن بصری به حضرت علی (علیه السلام)

حسن بصری در اعتراض به امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) که چرا در حساس ترین روزگار تاریخ اسلام، برای گرفتن

حق الهی خود، دست به فعالیت زده، گفته است: «اگر علی در مدینه می ماند و از خرماي خشک آن (نان خشک نیز آمده)

می خورد، برایش بهتر بود از کاری که کرد»<sup>(۳۱)</sup> در صورتی که این گونه اعتراضات امثال حسن بصری به امام علی (علیه السلام) نیست، بلکه در حقیقت به خدا می باشد.

### نظرات بزرگان اهل تصوف درباره ی حسن بصری:

غزالی می گوید: ((كان الحسن البصرى اشبه الناس كلاماً به كلام الانبياء و اقربهم هدياً من الصحابه))<sup>(۳۲)</sup> (حسن بصری از نظر فصاحت و بلاغت شبیه ترین مردم به انبیاء بود و از نظر طریق و روش نزدیکترین مردم به عمر و ابابکر بود) و بعدها بعضی از صوفیان طرفدار حسن بصری این کلام غزالی معاند که نقل از عایشه است را به حضرت امام باقر (علیه السلام) نسبت دادند.

عطار نیشابوری درباره ی حسن بصری می گوید: آن پرورده ی نبوت، آن خو کرده ی فتوت، آن کعبه ی عمل و علم، آن خلاصه ی ورع و حلم، که مناقب او بسیار است و محامد او بی شمار است.<sup>(۳۳)</sup>

### نظرات علمای شیعه درباره ی حسن بصری:

فضل بن شاذان شخصیت نادر الوجود عالم اسلام شاگرد تربیت شده حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «او به هر طایفه به مقتضای هوی و هوس ایشان همراهی نمود و آن [روش] را وسیله ی کسب ریاست دنیوی می کرد و با این حال رئیس قدریه بود.<sup>(۳۴)</sup>

علامه کشی رجال شناس شهیر درباره ی زهاد ثمانیه که می نویسد به حسن بصری اشاره نموده، می گوید: حسن کسی بود که با اهل هر فرقه به آنچه دوست داشتند مماشات می کرد و برای ریاست رنگ عوض می کرد و رئیس قدریه بود.<sup>(۳۵)</sup>

وحید بهبهانی می نویسد: بدی حال حسن بصری نزد فقها و اعیان شیعیان اظهر و اشهر است از بدی شیطان و فرعون.<sup>(۳۶)</sup>



**علامه خوانساری** می نویسد: «حسن دین خدا را نابود ساخت و آیین رسول او را ریشه کن نمود و احکام او را تغییر داد و شرایع اسلام را عوض کرد. حسن از مرام اموی ها پیروی می کرد و با شدت هر چه تمام تر به خواسته های شوم آن ها کمک می نمود و شجره ی خبیثه دوستی آنان را در دل (خود و) تابعانش پرورش می داد. هم اکنون اشعری مذهببان هنوز از عقیده های فاسد او دست بر نداشته اند. آری او بنیان حق را با تیشه بد باطنی خود از بن برانداخت و آتش باطل را دامن زد و بالاخره آنقدر آثام شوم و نکبت بار از او بجا مانده که شمارش آن ها ما را خسته می کند.»<sup>(۳۷)</sup> خلاصه کلام او درباره حسن بصری نسبت به امام علی (علیه السلام) اینست: «بدیهی است حسن انسان شایسته ای نبوده و لعن او واجب است و از همه ی مخالفان بیشتر با علی مخالفت می نمود.»<sup>(۳۸)</sup>

**علامه عسکری** می نویسد: «حسن بصری بر امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ بصره اشکال کرده است و حضرت او را نفرین فرموده است.»<sup>(۳۹)</sup>

**مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی:** ((و اما الحسن کان یلقى کل اهل فرقه بما یهوون و یتصنع للرئاسه و کان رئیس القدریه))<sup>(۴۰)</sup>

یعنی «حسن بصری به هر فرقه ای که می رسید آنچه را که آن ها هوس می کردند و مطابق شهوات و لذایذ نفسانی آن ها بود به آن ها القاء می کرد و ظاهر خودش را برای به دست آوردن ریاست می آراسته (یعنی در باطن دنیاطلب بود اما در ظاهر خود را زاهد نشان می داد) و او رئیس فرقه ی قدریه بود.»

**آیت الله العظمی سیستانی:** «ایشان عین رأی آیت الله خوئی را داده اند» یعنی ایشان نیز معتقدند حسن بصری منافق و رئیس قدریه بوده است.

**مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی:** «از حسن بصری خدمتی برای اسلام ثابت نشده بلکه عکس آن نقل شده است و الله العالم»

**آیت الله العظمی وحید خراسانی:** «در جواب به سئوالی که پرسیده اند: در صورتی که حسن بصری در سلسله سند ذکر شود چه می فرمائید؟ فرموده اند: آن سند اعتبار ندارد»

**آیت الله العظمی مکارم شیرازی:** «حسن بصری از علمای معروف اهل تسنن است، مواعظ عارفانه بسیار از او نقل شده است ولی او در امور اجتماعی و جهاد، اطاعت از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نمی کرد، و طبق بعضی از روایات حضرت علی (علیه السلام) او را سامری این امت خواند. مخالف جنگ های علی (علیه السلام) در عصر خلافت آن حضرت بود، روشن است که چنین فردی هرگز شخص صالحی نیست بلکه انسان تیره بخت است.»

**آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:** «حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و این اتهام نسبت به اوائل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر سلام الله علیه ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ رواه جمعی از محدثین آن ها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و رواه شیعه جایی ندارد.»

**آیت الله العظمی بهجت،** در جواب این سئوال که: آیا حسن بصری مورد ثقه ی اکابر شیعه می باشد؟ می فرمایند: «باسمه تعالی به کتب رجالی معتبر مراجعه نمائید والسلام»

در عریضه ای که از حضورشان تقاضا شد که کتب رجالی معتبر مورد قبولشان را بفرمایند در جواب مرقوم فرمودند: «به رجال مامقانی، الکنی والالقب مرحوم محدث قمی و اعلام الشیعه می توانید مراجعه نمائید.»

در کتاب الکنی و الالقب درباره حسن بصری آمده است که: «از کسانی که با علی (علیه السلام) بغض و عداوت داشت او (حسن بصری) بود.»

**آیت الله العظمی محمد تقی مجلسی:** «حسن بصری در رجال توثیقی از او نشده است و چون فاسد المذهب و از معتزله و رؤسای قدریه است که عباد را در افعال تام الاختیار دانسته و گویا تأثیری از خالق سبحان در آن ها نمی دانند در مقابل اشاعره و جبریه که عباد را در افعال مجبور دانسته با آن که مذهب حق امری است بین این دو امر به بیانی که از

روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که بین قدر و جبر منزلی است بین المنزلتین «ولاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» و نیز او از ضعاف و افراد ضعیف نقل روایت نموده و از این جهت نمی توان به او اعتماد نمود.

**آیت الله العظمی حاج شیخ حسین نوری همدانی:** «حسن بصری از منحرفین است و در کتب رجال شیعه مورد انتقاد

و مذمت قرار گرفته است به معجم رجال الحدیث آیت الله آقای خوئی رضوان الله علیه ج ۴ مراجعه فرمائید.»

**آیت الله العظمی سید محمد شاهرودی:** «آنچه از اخبار و روایات به دست می آید، حسن بصری شخص منحرفی

بوده و نسبت به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارادت چندان نداشته و نسبت به جنگ جمل و ریختن خون اصحاب جمل اعتراض داشته و در بعضی اخبار آمده که حضرت از او پرسیدند آیا برای آن ها اندوهگین هستی؟ عرض کرد آری، حضرت او را نفرین نمود، دعای آن حضرت مستجاب شد و تا آخر عمر غصه دار و اندوهگین بود.»

**آیت الله العظمی علوی گرگانی:** «حسن بصری یکی از معاندین و مبغضان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده او در سال

۲۱ق به دنیا آمد و در واقعه جنگ جمل ۱۶ یا ۱۷ ساله بود و از جنگ کناره گرفت و به امیرالمؤمنین اعتراض کرد و گفت آن مقدار که امیرالمؤمنین از خون مسلمین در جنگ جمل بر زمین ریخت بیش از آب وضوی من بود، او می گفت اگر علی در مدینه خرمای خشک بی ارزش می خورد برای او بهتر از امر خلافت بود. امیرمؤمنان (علیه السلام) او را سامری این امت می دانست، امام باقر (علیه السلام) او را مذمت نموده است برای اطلاع بیشتر به کتاب آقای محمد مردانی مراجعه شود.»

**آیت الله حاج سید مهدی مرعشی:** «ظاهر آنکه حسن بصری نه تنها از اصحاب سر و خاص امیرالمؤمنین (علیه

السلام) نبوده است بلکه می توان او را از جمله منافقین آن زمان شمرد.»

**آیت الله عبدالحمید شربانی:** «او [حسن بصری] به ریاکاری و ریاست طلبی وصف شده است، از زاهدان هشتگانه

فاجر و فاسق است آنچه از رجال کشی و گفتار سید داماد استفاده می شود و دیگران نیز گفته اند این است که: زهد این زاهدان از راه دغل و کلک و شیطنت بوده است. او پیشوای قدری ها و جبری ها بوده است و از افراد ظاهر ساز بوده است،

هر سخنی را برای حيله و رياست می گفت و از سران قدریه و جبریه است، او کسی بود که علی (علیه السلام) را دشمن می داشت و آن حضرت را مذمت می کرد.»

**مرحوم آیت الله العظمی کوبی تبریزی:** «حسن بصری از نظر علم رجال یکی از زهاد ثمانیه و بزرگ فرقه قدریه یاد شده و در امور دینی صلاحیت متابعت را ندارد.»<sup>(۴۱)</sup>

## موضع گیری معصومین (علیهم السلام) در برابر حسن بصری

### حسن بصری رئیس قدریه بوده است:

فضل بن شاذان (شاگرد امام هادی)، علامه کشی، علامه مجلسی، علامه مامقانی، آیت الله خوئی، آیت الله سیستانی، آیت الله بهجت، آیت الله کوبی تبریزی، آیت الله محمدتقی مجلسی، آیت الله شریانی و مرحوم استاد علی دوانی همگی تصریح بر این مطلب دارند که حسن بصری پیشوای قدری ها و جبری ها بوده است.

### کلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی قدریه:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ((لعن الله القدریه علی لسان سبعین نبیاً)) قيل: من القدریه یا رسول الله؟ قال: «الذین یعصون الله تعالی و یقولون کان ذلک بقضاء الله و قدره ..... و هم خصماء الرحمن و شهود الزور و جنود ابلیس»<sup>(۴۲)</sup>

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «خداوند سبحان قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر لعن فرموده است. سؤال شد: قدریه چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: «آنها کسانی هستند که معصیت خداوند متعال را می کنند و دلیلشان این است که خدا چنین مقدر کرده است (یعنی در اختیار ما نیست خدا چنین خواسته است)، آگاه باشید که این ها دشمنان پروردگار و شاهدان دروغ و باطل و سپاه شیطان هستند.»

## حضرت علی(علیه السلام) حسن بصری را سامری امت می دانند:

امیرالمؤمنین(علیه السلام) به حسن بصری خطاب فرمودند: «در هر امتی سامری می باشد و سامری این امت تویی که می گویی جنگ نمی باید کرد»<sup>(۴۳)</sup>

### امام حسن(علیه السلام) حسن بصری را کافر می دانند:

امام حسن مجتبی(علیه السلام) جواب عریضه ی حسن بصری را چنین داده اند: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، نامه تو که در آن از حیرت تو و حیرت آنکه می پنداری از امت ماست به من رسید، سوگند به کسی که رأی من از اوست (خدا) هرکه ایمان نداشته باشد به قَدَر، از خیر و شر آن بی شک کافر است و هر که معاصی را از جانب پروردگار بداند فاجر است. طاعت خدا به اکراه نیست، به اجبار کسی را وادار به معصیت نمی کند.

### امام سجاد(علیه السلام) به حسن بصری نهی از منکر می کند:

امام سیدالساجدین(علیه السلام) وارد مسجد الحرام شد. دید که حسن بصری در کنار حجرالاسود برای جمعی از مردم سخنرانی می کند! حضرت در مقابل او اندکی توقف کرد و سپس فرمود: ای مردم! در اینجا؟! (بازداشتن مردم از عبادت حق، آن هم در مسجد الحرام)؟!

آیا می پسندی که بمیری (خود را از هر جهت، کامل و آماده مرگ کرده ای و احساس کمبود «عمل» نمی نمایی)؟

گفت: نه (کمبود عمل دارم و خود را آماده مرگ نمی بینم)!

فرمود: آیا اعمال را مناسب و شایسته ی موقف حساب می دانی (که به اعمال گذشته ات نیازی نداری)؟

گفت: نه (عملم را شایسته ی موقف حساب نمی بینم، بلکه به اصلاح اعمال گذشته ام محتاجم)!

فرمود: آیا آنجا (عالم پس از مرگ) جای «عمل» است (که می شود در آنجا به اصلاح «عمل» پرداخت)؟

گفت: نه (جای اصلاح «عمل» همین عالم دنیا است)

فرمود: آیا خداوند، در روی زمین، به غیر از این «خانه»، پناهگاه دیگری (برای بندگان) قرار داده است (که آنجا به عبادت وی بپردازند و کسب توشه ی راه نمایند)؟

گفت: نه (پناهگاه بندگان و معبد عابدان در روی زمین، همین «خانه» است)

فرمود: پس چرا مردم را از طواف (این «خانه» و اصلاح اعمال گذشته و تحصیل توشه برای روز حساب) باز می داری؟!

امام باقر(علیه السلام) حسن بصری را لایق مقام افتاء و ارشاد نمی دانند.

حسن بصری به امام باقر(علیه السلام) عرض کرد: «آمده ام سئوالی کنم از چیزهایی از کتاب خدا».

حضرت فرمودند: «آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟» عرض کرد: چنین می گویند.

حضرت فرمودند: «آیا در بصره کسی هست که از او تعلیم گیری؟» [این سؤال امام تفهیم می کند که حسن بصری نیاز به فراگیری علم از متخصص داشته است] عرض می کند: خیر.

حضرت فرمودند: «پس جمیع اهل بصره از تو اخذ علم می کنند؟» عرض می کند: بلی.

حضرت می فرمایند: «سبحان الله امر بزرگی را بر عهده گرفته ای» [یعنی تو از عهده ی این منصب بر نمی آئی].<sup>(۴۴)</sup>

امام باقر (علیه السلام) انحراف حسن بصری را اعلام می فرمایند:

مردی از اهل بصره به نام «عثمان اعمی» حضور امام باقر(علیه السلام) شرفیاب شده عرض کرد: «حسن بصری عقیده دارد کسانی که علم را کتمان کنند، شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند».

حضرت در جواب فرمودند: «بنابراین مؤمن آل فرعون هلاک شده است» [در صورتی که قرآن او را به کتمان ایمان می ستاید] از زمان بعثت نوح علم پنهان بوده است.

سپس حضرت اضافه می فرمایند: «حسن بصری به هر راهی که می خواهد برود، به خدا علم جز در این خاندان یافت نمی شود».

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن بصری را لعنت کرده اند: فرمودند: «خداوند قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر لعن فرموده است.»

حضرت علی (علیه السلام) حسن بصری را نفرین کرده اند: فرمودند: «فأطال الله حزنک» پس خداوند همیشه تو را غمگین و محزون بدارد!

### پی نوشت ها:

- ۱- حسن بصری، پیرپیران ص ۱۱
- ۲- تذکره الاولیاء ص ۱۸/۱
- ۳- سفینه البحار ماده حسن، ص ۲۱۰ انتشارات اسوه
- ۴- حسن بصری، پیرپیران ص ۱۳
- ۵- همان مأخذ
- ۶- حسن بصری سرحلقه ی صوفیان، کمال الدین همدانی، ص ۱۴۲
- ۷- وفيات الاعیان ۲۳۵/۱
- ۸- حسن بصری، پیرپیران ص ۲۴
- ۹- در کوی صوفیان، ص ۲۹۹
- ۱۰- صفات الشیعه ۱۰ / ۲۸
- ۱۱- احتجاج طبرسی، مترجم، ۱۱۳/۲
- ۱۲- ترجمه شرح نهج البلاغه ۲۶۳/۲
- ۱۳- تاریخ حبیب السیر ۳۱۸/۱
- ۱۴- تفسیر مجمع البیان ۱۶۴/۲
- ۱۵- تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار ۲۰/۱
- ۱۶- الاغانی از ابوالفرج اصفهانی
- ۱۷- فرهنگ فرق اسلامی / دکتر جواد شکور: ۲۲
- ۱۸- روضات الجنات: ۲۶۰/۳

- ۱۹- فرهنگ فرق اسلامی: ۳۴، دائره المعارف اسلامی ۶۸۸/۲
- ۲۰- توحید صدوق: ۲۵۳، احتجاج طبرسی ۳۳۵/۲
- ۲۱- ترجمه روضات الجنات ۲۶۰/۳
- ۲۲- حلیه الاولیاء ۱۳۲/۲
- ۲۳- سماع نوعی رقص است که هم اکنون نیز در بین صوفیان متداول است.
- ۲۴- رهبری در اسلام: ۱۴۸
- ۲۵- المذاهب الاسلامیه: ۸۹
- ۲۶- حکومت در اسلام: ۲۰ به نقل از محمد غزالی در کتاب مع الله: ۱۷۱
- ۲۷- در کوی صوفیان: ۳۴۹
- ۲۸- عنوان اعتراض به امیر المؤمنین (علیه السلام) را دارد
- ۲۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹۵/۴
- ۳۰- الخرائج و الجرائح، راوندی ۵۴۷/۲ - بحار الانوار: ۳۰۲/۴۱
- ۳۱- البیان و التبیان ۱۰۸/۱
- ۳۲- اعلام زرکلی ۲۶۶/۱
- ۳۳- تذکره الاولیاء ۲۴/۱
- ۳۴- اختیار المعرفه الرجال، ۹۷/۲؛ بنیان رفیه، ۲۹۲.
- ۳۵- رجال کشی، ۹۷
- ۳۶- خیراتیبه ۶۷/۱
- ۳۷- ترجمه روضات الجنات فی احوال علما و سادات ۲۵۸/۳
- ۳۸- همان
- ۳۹- رجوع شود به شرح حالش در سفینه البحار، ۲۰۷/۲ - ۲۱۰
- ۴۰- معجم رجال الحدیث ۲۷۲/۴
- ۴۱- متن و دست خط علما در کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف»
- ۴۲- شرح الاصول الخمسه ص ۷۷۵ - به نقل از ملل و نحل آیت الله سبحانی ۱۱۶/۱
- ۴۳- احتجاج طبرسی: ۱۷۲، سفینه البحار ماده حسن
- ۴۴- بحار الانوار ۲۳۲/۲۴ باب ۵۹/ سفینه البحار، ماده حسن



## یک آزمایش

«انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»<sup>(۱)</sup>

بینید قلب شما در برابر چه کسی تسلیم است و مولای شما کیست: علی (علیه السلام) یا عطار نیشابوری؟

علی (علیه السلام) درباره ی حسن بصری می فرماید: سامری این امت، حسن بصری است.<sup>(۲)</sup>

عطار نیشابوری درباره ی حسن بصری می گوید: آن پرورده ی نبوت، آن خو کرده ی فتوت، آن کعبه عمل و علم، آن خلاصه ورع و حلم، که مناقب او بسیار است و محامد او بیشمار است.<sup>(۳)</sup>

اما بدانید که: دنبال هر کس بروید در قیامت هم دنبال او هستید.

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»<sup>(۴)</sup> یعنی در روز قیامت هر کسی را دنبال پیشوایش می فرستم.

### پی نوشت ها:

- ۱- انسان آیه : ۳؛ ما راه را به بندگان خود نشان دادیم خواه شکر گزار باشند (و قبول کنند) و خواه کافر بشوند.
- ۲- احتجاج طبرسی/ ۱۷۲
- ۳- تذکرة الاولیاء ۲۴/۱
- ۴- اسراء: ۷۱

## هشدار به مسئولین و صاحبان قلم و بیان و ثروت

به عنوان تذکر این نکته را توجه می‌دهیم که: مخالفت وجود مقدس معصومین (علیهم السلام) و زعمای دین با حسن بصری و امثال او نه با شخص آنهاست بلکه با مرام و مسلک و مکتب و سنت آنهاست یعنی چنین مرام و مسلکی مورد نفرت و لعنت انبیاء و اولیاء است و چنین سیر و سلوکی شخص را به شیطان رجیم و جهنم الیم واصل می‌کند، پس این گونه روش‌ها و سلوک‌ها در هر زمان و در هر لباسی و با هر نام و عنوانی ظاهر بشود صاحب آن نیز همان حسن بصری و امثال اوست و منفور و ملعون انبیاء و اولیاء خداست، آگاه باشید که این مارهای خوش خط و خال در زمان ما بیش از هر زمان دیگری و داغ‌تر از هر حسن بصری دیگری وجود دارند که با زهرهای قوی و کُشنده خود در پشت نقاب‌های عرفان و سیر و سلوک و ذکر و ورد و سکوت و گوشه‌گیری و کشف و کرامت، کمین کشیده‌اند و قصد براندازی دین حق مبین و نابود کردن شوکت و شرافت مسلمین را دارند.

این دنیاطلبان ضد دین از خارج نیامده‌اند، لباس یهود و نصاری را به تن ندارند بلکه در میان خود شیعیان و از لابلای همین خانواده‌ها در لباس دین و به نام عرفان و به نام ولایت و محبت به ائمه معصومین (علیهم السلام) ظاهر می‌شوند و خود را از جمیع خلائق برتر دانسته و به ناحق در مقام ارشاد و استاد عرفان و مُبلِّغ ولایت خود را جا می‌زنند و برای به چنگ آوردن پول و ثروت و جاه و مقام و مرید، خلق از همه جا بی‌خبر را فریب می‌دهند و این خطر بسیار بزرگی است برای جوامع اسلامی که به سرعت در حال اوج‌گیری و پیشرفت است، زیرا این دلباختگان دنیا صلح کلی هستند و از هر مسلک و مرامی که بتوانند به ثروت و نفوذ آنها بیافزاید استفاده می‌کنند.

## اعلام خطر

به این که اگر دیر تکان بخورید، مفسد اعتقادی را ریشه کن نکنید و این منافقین را به مردم معرفی نکنید یقین بدانید دیری نمی‌گذرد جامعه ما دچار سقوط و اضمحلال خواهد شد و آن زمان دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت.

جوانان این مرز و بوم را در یابید که فوج فوج آن‌ها را می‌برند و فساد و بی‌بندوباری را در جامعه به نام دین و عرفان و عشق به علی و اولاد علی رواج می‌دهند.

کسی که جبری مسلک است یا این اعتقاد را دارد که زنا مساوی است با اتحاد با خدا، چنین کسی دیگر رغبت نمی‌کند دست از جماع با زنان و سایر گناهان بردارد چون این کارها در نظر او راه رسیدن به خدا و واصل شدن به حق است!!!

یا کسی که معتقد است هر کاری دلم می‌خواهد انجام می‌دهم، فقط شب که می‌خواهم بخوابم یک یا علی می‌گویم، همه‌اش حل است!!! چنین کسی هرگز خود را از گناه و مفسد اخلاقی دور نگه نمی‌دارد و این بهترین و زیباترین دینی است که با خوی حیوانی و نفس اماره‌ی انسان تطبیق می‌کند و در عین حال هم احساس شرمندگی که نمی‌کند بعکس احساس خود بزرگ بینی در او ایجاد می‌شود و با این کارها خود را سرفراز می‌بیند؛ زیرا هم به خواسته‌های نفسانی و شهوانی خود رسیده است و هم به خیال خود زودتر از دیگران به خدا واصل شده است!!! بر همین اساس است که می‌بینیم که این مرام‌های باطل و این فرقه‌های ضاله در میان مسلمین به سرعت در حال پیشروی است.



## یک پرسش از مرجع عالیقدر شیعه

### آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی

سؤال: پس از سلام و عرض ارادت، مطالبی جهت اینجانب و بعضی از گویندگان مذهبی مجهول بود، استدعا دارم آن حضرت ما را راهنمایی فرمایند.

آیا مطلب ذیل که به عنوان حدیث در میان عامه منتشر گردیده، واقعاً حدیث است یا نه؟ در صورت صحیح السند بودن، نشانی دقیق آن را معین و معنی صحیح آن را مرقوم فرمایید.

«علی مَسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»

**جواب:** این حدیث را حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء از کعب بن عجره، از پدرش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۳۱، از طبرانی در معجم کبیر و اوسط از کعب بن عجره از پدرش روایت کرده است به این لفظ: «قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): لا تسبوا علیاً فإنه ممسوس فی ذات الله» همچنین «مناوی» - از علمای اهل سنت - آن را در کتاب «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» از «ابونعیم اصفهانی» روایت کرده است. «علامه مجلسی» نیز در «بحار» در باب «کفر من سبّه او تبرأ منه» از «ابونعیم» روایت فرموده و با بیانی آن را شرح کرده است.

«احمد» در «مسند» ج ۳، ص ۸۶، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است که فرمود «فو الله إنه لأخشن فی ذات الله أو فی سبیل الله»، و به این لفظ نیز روایت کرده: «إن علیاً لا خیشن فی ذات الله». بدیهی است این حدیث غیر از حدیث اول است.

اما از طریق شیعه بر حسب کتاب «اجازات بحار»، مولی نظام الدین السید احمد بن السید محمد معصوم الحسینی - که از علمای بزرگ و پدر عالم جلیل «سید علی خان» مؤلف «ریاض السالکین» و «سلافه العصر» - است در اجازه ای که برای سید جمال الدین محمد بن السید عبدالحسین الحسینی البحرانی - که او نیز از مفاخر عالم علم است - مرقوم فرموده، مسنداً این حدیث را از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به این لفظ روایت کرده است: «إن علیاً ممسوس فی ذات الله».

در خاتمه با بیان سند حدیث، مناسب است مختصری را نیز به عنوان شرح آن اضافه نماییم: این جمله، اشاره به مقام کمال ایمان، و تسلیم مطلق و توجه تام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خداوند متعال و از خودبیخودی و خودبینی و اطاعت محض آن حضرت از احکام خدا دارد. مقامی که متصرف در وجود و مالک قلب و اراده و نیت صاحب آن در اجرای اوامر الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه حق و عدل هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نیست.

برخلاف مردم، متعارف و اکثریت ملاحظات و تزلزل یا تثبیت مواضع شخصی، و جاهت اجتماعی، مقاصد سیاسی، خشم و یا خوشنودی و تشویق یا ملامت و حبّ و بغض این و آن او را از انجام وظایف باز نمی دارد.

آری، آن حضرت ظهور اکمل ((کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی أنفسکم))<sup>(۱)</sup>.

((یجاهدون فی سبیل الله لا یخافون لومه لائم))<sup>(۲)</sup>.

((لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله))<sup>(۳)</sup> بود. بی باکانه در هر موضوع و هر پیش آمد فرمان و حکم خدا و رسول را اجرا می کرد و در غزوات و میادین جهاد بی خوف و بیم و بی هیچ اندیشه جلب نفع یا ترس از وقوع در ضرر، از خطرات استقبال داشت، و مانند کسی که نیروی اندیشه در این امور و تأمل در عواقب خطرناک آن نداشته باشد عمل می فرمود.

از جنگ «موتّه» که حضرت «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به درجه ی رفیعۀ ی شهادت رسیدند، راجع به منزلت و درجه این سه شهید عالی مقام، رویایی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که از آن علو درجه ی جعفر و زید بر عبدالله با اندک اندیشه ای - که شاید از یک لحظه درنگ هم تجاوز نکرد - به میدان رفت. این سه نفر همه به شهادت رسیدند و هر سه عالیقدر و شهید فی سبیل الله هستند، اما چون در این موقف و مهلکه آن دو بی باکانه تر بودند، رتبه بالاتری را جایز شدند.

حال ممسوسیت فی ذات الله چنین حالی است. حالی است که اگر چه مرتبه کمال قوه عقلانی است، در انظار مردم متعارف که در کار دین و آخرت حساب های دنیایی را کم و بیش ملاحظه می نمایند، بی فکری محسوب می شود در صورتی که بلوغ و رشد حقیقی انسان نیل به این مرتبه و مقام است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خصیصه عالیّه - که مرتبه ی کمال تفوق و علو انسان و فرشته است و «ممسوس فی ذات الله» تعبیری از آن است - مرتبه اکمل و اعلی را دارا بود. در تمام عمر و در تمام مواضع سیاسی و اجتماعی و در همه

غزوات و در هر کجا و هر شرایطی فقط به وجه الله می نگریست و به پی آمدها و عکس العمل های منفی یا مثبت این مواقف برای شخص خود و یا کسان و وابستگانش نمی اندیشید.

پی آمدهای فداکاری ها و جهاد آن حضرت در غزوات و قتل سران کفر و شرک از جمله همان کینه ها و عقده هایی بود که خاندان و قبایل آن ها، خصوصاً بنی امیه از آن حضرت و اهل بیتش در دل گرفتند، که آن احقاد بدریه و حنینیه و احدیه و ... - که همه در واقع احقادشان از پیروزی اسلام و دین توحید و موفقیت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود - پس از رحلت پیغمبر ظاهر شد، و از اسباب مهم ورود آن همه مصایب و نوائب بر اهل بیت (علیهم السلام) شد.

ولی علی (علیه السلام) کسی نبود که خوش نشینی، راحت طلبی و آسایش خود و کسانش را بر نصرت اسلام و اطاعت از فرمان خدا و رسول برگزیند و در این موقف به مثل این حساب ها بیاندیشد. و از طرف شدن با تمام خلق جهان، در راه انجام وظایف الهی هراس داشته باشد.

آن حسابی که او داشت از این حساب های به اصطلاح زیرکانه و عاقلانه دیگران خارج بود.

او ممسوس فی ذات الله بود و مانند شخص غیر ملتفت و غافل از این حساب ها، عمل می کرد.

اگر او در اقدامات و کارهایش چنین حساب هایی کرده بود - همان طور که حتی دشمنانش معترف بودند - «لما قام للإسلام عمود» اسلام برپا نمی شد و پرچم توحید به اهتزاز در نمی آمد.

سلام الله علیک یا امیرالمؤمنین و یا امام الموحّدین و یا یعسوب الدّین و علی ابن عمک و أخیک رسول الله و علی اهل بیتک الطّاهرین.

### پی نوشت ها:

۱- نساء: ۱۳۵

۲- مائده: ۳۷

۳- نور: ۳۷

کلماتش چه دل نشین اما پر از درد است، درد دین و خداپرستی و توحید و تسلیم در برابر اجداد طاهریتش و دل را شستشو می دهد. سخنانش آدمی را از کام گرداب های هولناک زندگی رهائی می دهد و آرامش و اطمینان را در سواحل نجات به فرزندان آدم می بخشد.

ای ارواح خسته و گرسنه ای که در افق های جهل و بی خبری گرد جهان می چرخید اینجا لنگرگاه زیبایی باز یافتگان حقیقت است، طعام های لذیذ و شراب های طهوری ساخته می شود از چشمه سار زلال قرآن و عترت و لاغیر که واماندگان و از کارافتادگان را سیر و شاداب می کند. بنوشید تا مثل غنچه باز شوید و با نیکان و برگزیدگان این عالم دمساز و همراز.

اما ای صد افسوس بر آن دندان های شکسته و مزاج های علیلی که از طعام های لذیذ بهره ای نبردند، عمری بی اغیار دویدند و به مقصد نرسیدند.

متن حاضر نور افشانی است از زبان گویای بت شکن زمان از بیت نبوت و رسالت، عزیز مجاهد و علامه محقق، اندیشمند از دنیارسته و به حق پیوسته حضرت آیت الله حاج سید جعفر سیدان که در پاسخ دو پرسش به آدمی حیات می بخشد.



## دو پرسش از آیت الله سیدان

### \* سؤال ۱ - حضرت تعالی بهترین روش صحیح برای فهم معارف حقه را چه روشی می دانید؟

**جواب:** با توجه به این که اساس حرکت صحیح، حرکت عقلانی است و آنچه سند و حجّت برای انسان ها است همان درک روشن و خردمندانه است و عقل است که ابزار مختلف مناسب با کشف حقایق را بکار می گیرد و حقایق را کشف می کند. آری راه و روش صحیح همان است که از نیروی نورانی عقل استفاده شود و آن هایی که با راهنمایی عقل به حقایق وحی رسیده اند و وحی را به حکم عقل، منبع وسیع و بی خطا و تبیین کننده حقایق می دانند،<sup>(۱)</sup> بدیهی و روشن است که روش صحیح برای آنان در درک معارف حقه، تعقل و تفکر در وحی و با چراغ عقل از این منبع وسیع و بی مانند استفاده کردن است.

**\* سؤال ۲ - گاهی گفته می‌شود با اینکه وحی را به حکم عقل پذیرفته و به آن رسیده‌ایم چگونه می‌شود که برای کشف معارف، عقل را نادیده گرفته و آنچه به وسیله عقل حجت شده است میزان و ملاک قرار گیرد و عقل خود کنار زده شده و از حجیت ساقط گردد و فقط وحی تکیه کار معارف حقه باشد.**

**جواب:** بدیهی است مطالبی که عقل به روشنی آنها را می‌فهمد و مورد قبول عموم عقلا است مسائلی محدود و انگشت شمار است و بسیاری از مسائل از شعاع نور عقل عموم عقلا به دور است و آنچه برای عموم عقلا روشن و از مدرکات اولیّه عقل است (مانند اینکه معلول بدون علت ممکن نیست و اجتماع ضدّین و اجتماع نقیضین محال است و دور و تسلسل باطل است و محیط اکبر از محاط است و مجموعه‌ای منظم و هدف دار و حساب شده نشان دهنده علم و شعور است) تغییر ناپذیر و هرگز این مطالب از وحی گرفته نمی‌شود بلکه وحی به این مطالب روشن عقلانی ثابت شده و متکی است و هیچگاه چنین درک روشن عقلانی کنار زده نمی‌شود. و نیز آنچه بر اساس این حقایق روشن متکی است مورد قبول است.

۲ - بدیهی است که عقل خطا نمی‌کند و اگر عقل که میزان درک مطالب است خطا کند میزانی برای شناخت صحیح از ناصحیح و حق از باطل نخواهیم داشت و هرگز مطلبی به ثبوت نخواهد رسید، ولی عاقل بخاطر علل مختلف مانند نرسیدن به مقدمات لازمه در درک مطالب و یا غلبه خواسته‌ها و هواهای گوناگون نفسانی و یا عدم دقت و امثال آن اشتباه می‌کند و از این جهت است که می‌بینیم بزرگان از عقلاء در اکثر مسائل مهمّه معارفی با یکدیگر اختلاف دارند، اختلافی بین نفی و اثبات و بسیار شگفت‌انگیز!

۳ - هر کجا که مطالب منتسب به وحی با مدرکات اولیّه و قطعیه عقل مخالف باشد، وحیانی بودن آن مردود، و در صورت قطعیت سند توجیه خواهد شد، گرچه چنین چیزی در مدارک وحیانی نیست، مگر آنکه قبل از هر توجیهی، وحی خود آن را توجیه نموده و حقیقت را روشن ساخته است.<sup>(۱)</sup>

بنا بر این هرگز عقل کنار زده نمی‌شود بلکه در مواردی که عقل دسترسی به آن ندارد از قبیل مسائل مربوط به معاد و عوالم بعد از این عالم و عوالم قبل از این عالم و مانند آن از وحی استفاده می‌کند. و چون در مسائل اختلافی بین عقلاء مطلب از بداهت برخوردار نیست و الاّ اختلاف نمی‌شد، وحی که به حکم روشن عقل پذیرفته شده است مرجع و حجّت خواهد بود



و باید متوجه بود که در بسیاری از موارد هم مدارک و حیانی تعلیم دهنده است و مراجعین به مدارک و حیانی متعلم من ذی علم می‌باشند.

از آنچه گفته شد بخوبی می‌یابیم که با توجه به محدود بودن شعاع عقل عموم عقلاء (به تصدیق همه عقلاء) و با توجه به خطا کاری عاقل به حکم اختلاف فراوان در مطالب مهمه و گرنه اختلاف در آنها نمی‌شد و با توجه به پذیرفتن وحی به عنوان منبع وسیع و بدون خطا در تبیین حقایق، روش صحیح برای کسب معارف همان تعقل در وحی و استفاده از مکتب وحی به حکم عقل می‌باشد و عقل نیز در جایگاه ارزنده خود مستقر و ارزش خود را دارا است.

## تذکر مهم

خطری که در رعایت نکردن این روش حتی علاقه‌مندان به مکتب وحی را تهدید می‌کند این است که اگر از روش تعقل در وحی (آنچه وحی بودنش مستند و دلالتش روشن است) استفاده نشود چه بسا مطالب و مبانی نادرستی در نفوس افرادی که در جستجوی رسیدن به معارف و حقایق می‌باشند، رسوخ کند و هنگامی که به وحی می‌رسند و وحی را با آن موافق نمی‌بینند به توجیه وحی گرفتار شده تا آنجا که ضد وحی را مستند به وحی نموده و مستفاد از وحی می‌دانند و از آنچه به آن دل بسته‌اند نمی‌توانند خود را آزاد نمایند و به ندرت افرادی این چنین متنبه و مستبصر می‌شوند، بعنوان مثال یکی دو نمونه‌ای از ده‌ها مورد از مباحث توحید و معاد یادآوری می‌شود.

## در مسأله توحید

کار به آنجا می‌رسد که در کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم تألیف یکی از معاریف فعلی فلسفه و عرفان<sup>(۳)</sup> در ص ۵۱۴ در ترجمه مطلب ابن عربی در فصّ هارونی چنین می‌نگارد:

«موسی بواقع و نفس الامر و به امر توحید اعلم از هارون بود. چه اینکه می‌دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می‌کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه را حکم فرمود غیر آن نخواهد شد پس جمیع عبادتها عبادت حق تعالی است و لکن «ای بسا کس را که صورت راه زد» بنا بر این عتاب موسی برادرش

هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می بیند بلکه او را عین هر چیز می بیند (غرض شیخ در این گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر زُبر و رسائلش بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرند. هر چند به حسب نبوت تشریح مقرر است که باید توده مردم را از عبادت اصنام بازداشت. چنانکه انبیاء عبادت اصنام را انکار می فرمودند.)»

توجه دارید که از مطالب قطعی قرآن و مکتب وحی که همه انبیاء بر آن اصرار داشته اند نفی جدی شرک است و در خصوص پرستش گوساله سامری عبارات شدید قرآن کریم در برخورد با گوساله پرستان تا آنجا است که توبه آنان به کشتن یکدیگر اعلام می شود و حضرت موسی (علیه السلام) غضبناک شده در حدی که با حضرت هارون برخورد ناراحت کننده ای دارد. آنگاه در عبارت مذکور می گوید که ناراحتی حضرت موسی (علیه السلام) برای منع نمودن هارون از عبادت عجل بوده است و به علاوه امضای مطلب ابن عربی در بین الهالین نوشته است که منع انبیاء از پرستش بُتها برای توده مردم بوده است نه اهل سر و ولایت و باطن و شگفت انگیز است تناقض هائیکه در این عبارات وجود دارد.

اگر این چنین است که حق عین همه چیز است پس حضرت موسی و حضرت هارون (علیهم السلام) یکی می باشند و عتاب کردن یکی دیگر را چه معنی دارد، چه اینکه دیگری در کار نیست اعاذنا الله من هذه الزلات.

توجه می فرمائید که سر تا سر قرآن کریم با جدیت تمام و قاطعیت توجیه ناپذیر نفی بت پرستی کرده و در خصوص گوساله پرستی نیز چگونه بشدت مبارزه کرده است.<sup>(۴)</sup>

لکن بخاطر شکل گرفتن نفس با مبانی فکری خود (فلسفی و عرفانی) می گوید که عبادت هر چیز عبادت خدا است و انبیاء توده مردم را از بت پرستی نهی نموده اند. در همین بحث توحید آخوند ملا صدرا چنین می گوید: ((عندما طلعت شمس الحقیقة و سطع نورها النافذ فی أقطار الممكنات المنبسط علی هیا کل الماهیات، ظهر وانكشف أن کلما يقع علیه اسم الوجود، لیس الا شأناً من شئون الواحد القیوم و لمعة من لمعات نور الانوار فما وضعناه اولاً بحسب النظر الجلیل من أن فی الوجود علة و معلولاً اذی بنا أخيراً من جهة السلوک العلمی و النسک العقلی الی أن المسمی بالعلّة هو الاصل و المعلول شأن من شئونه و طور من أطواره و رجعت العلیة و الافاضة الی تطور المبدء الاول باطواره و تجلیه بانحاء ظهوراته)).<sup>(۵)</sup>

یکی از موارد در مسأله معاد این است که آخوند ملاصدرا در اسفار اصرار دارد بر اینکه عذاب برای خالدین در جهنم عذب و گوارا می‌گردد، و چون مبانی و افکار ساخته و پرداخته ایشان و امثال ایشان در نفوسشان رسوخ کرده و برای خود مبنائی أخذ کرده‌اند و بر اثر شبهاتی به مطالبی انس گرفته‌اند، با اینکه مسأله عذاب و رنج و گرفتاری شدید و شکنجه‌های گوناگون برای خالدین در نار (معاندین با حضرت حق) از قطعیات قرآن و حدیث است. با این حال گفته‌اند که خالدین در جهنم از آتش و دیگر وسیله‌های گرفتاری در دوزخ نه تنها رنج نمی‌برند بلکه بسیار خوش و خوشنود و در لذت کامل بسر می‌برند.

آری با اینکه قرآن کریم می‌فرماید:

((خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ))<sup>(۶)</sup>

و می‌فرماید: ((وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ))<sup>(۷)</sup>

و می‌فرماید: ((يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ))<sup>(۸)</sup>

و می‌فرماید: ((إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَا جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ))<sup>(۹)</sup>

و نیز در دهها آیه دیگر خلود در نار و گرفتاری و رنج را اعلام می‌دارد. با این همه ملا صدرا در أدله خود بعنوان تأیید مطلب، از ابن عربی نقل می‌کند: ((فهم يتلذذون بما هم فيه من نار و زمهرير و مافيها من لدغ الحيات و العقارب كما يلتذُّ أهل الجنة بالظلال و النور و لثم الحسان من الحور))<sup>(۱۰)</sup>

و چون منتقل نشده‌اند که مخالفت با حقیقتی لا یتناهی و عظمت بی حدّ حضرت حق و عناد به اختیار با مالک مطلق و قدرت و جلالت نامحدود عذاب نامحدود را مستحق می‌گردد و از آیه شریفه ((وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ))<sup>(۱۱)</sup> و جمله شریفه حضرت سجاد(علیه السلام) ((و لقد كان يستحق في اول ما هم بعصيانك كل ما أعددت لجميع خلقك من عقوبتك))<sup>(۱۲)</sup> غفلت نموده‌اند.

و بخاطر شبهه کاملاً مردود (القسر لا یدوم) و امثال آن که در مباحث مربوطه به تفصیل بررسی و ابطال شده است به چنین مطلب ناصحیحی قائل شده‌اند.

که طینت خالدین در نار عوض می‌شود و با دوزخ مناسب، بلکه اینان از ابتداء برای همین خلق شده‌اند و خداوند این چنین خواسته است و گفته‌اند همین است معنای ((وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ))<sup>(۱۳)</sup> و لام «لجهنم» را لام غرض بمعنای حقیقی گرفته‌اند و از اینکه این لام لای عاقبت است بمانند ((فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا))<sup>(۱۴)</sup> فراموش کرده‌اند تا آنجا که ((وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ))<sup>(۱۵)</sup> را معنی کرده که در دوزخ به اصل اولیه خود بر می‌گردند و در این دوران که عذاب نداشته‌اند بین آنها و آنچه اقتضاء اساس خلقت آنهاست فاصله افتاده است. در هر حال مقصود تذکر به این خطر مهم است که وقتی انسان با پذیرش وحی از تعقل در وحی غفلت می‌کند، و از ابتدا با افکار خود و افکار بشری در جستجوی معارف قرار می‌گیرد، در نتیجه نفس انسان با مطالبی شکل می‌گیرد که در برخورد با نصوص وحی این چنین به توجیه و تأویل بر ضد اصول وحی اصرار می‌ورزد<sup>(۱۶)</sup> اعاذنا الله من هذه الزلات.

### پی نوشت ها:

- ۱- و آن‌ها که به این حقیقت نرسیده‌اند بایستی با استدلال‌های عقلانی پس از اثبات خداوند متعال نیاز به وحی را ثابت و با ثبوت حقانیت وحی، صحت وسعه مسائل و حیانی ثابت می‌گردد.
- ۲- مانند آیه شریفه ((جاء ربُّک والملكُ صفًّا صفًّا)) (الفجر/۲۲) که در مدارک و حیانی بمعنای جاءُ أمرُ ربِّک توجیه شده است و مانند آیه شریفه ((إلی ربِّها ناظرة)) (قیامت/۲۳) که مقصود إلی رَحْمَه رَّبِّها ناظرة است و مانند آیه شریفه ((فاذا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوْحِي)) (حجر/۲۹) که در مدارک و حیانی بیان شده و مقصود از این اضافه اضافه تشریفی است به مانند بیت الله و امثال آن.
- ۳- حسن زاده آملی

۴- الف) قوله تعالى: ((إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا)) النساء: ۴۸ و نیز آیه ۱۱۶ در انتها این چنین است ((وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا))

ب) قوله تعالى: ((وَ إِذِ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ لَمَلِئْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بَاتِّخَاذِكُمْ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)) البقره: ۵۴

ج) قوله تعالى: ((إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ)) الاعراف: ۱۵۲

د) قوله تعالى: ((وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ)) البقره: ۹۳

۵- المشاعر - المشعر الثامن في أن الوجود بالحقيقه هو الواحد الحقّ تعالى صفحه ۵۳.

۶- آل عمران: ۸۸ و البقره: ۱۶۲

۷- البقره: ۱۶۷

۸- المائده: ۳۷

۹- نساء: ۵۶

۱۰- الاسفار الاربعه - فصل(۲۸) في كيفية خلود اهل النار في النار ۳۴۹/۹

۱۱- الانعام: ۲۸

۱۲- الصحيفة السجادية - دعاء ۹۸- اذا اعترف بالتقصير عن تأدية الشكر ص ۱۸۵

۱۳- الاعراف: ۱۷۹

۱۴- القصص: ۸

۱۵- سبأ: ۵۴

۱۶- آخوند ملاصدرا در عرشیه ص ۶۶ می گوید: ((و أمّا أنا والذي لاح لي بما أنا مشغول به من الرياضات العلمیّه أنّ دارالجحیم لیست بدار نعیم و إنّما هی موضع الألم و المحن و فیها العذاب الدائم...)) و لكن مقصود ایشان خلود نوعی است که در ص ۶۵ عرشیه به آن اشاره شده و گفته اند و ان كان الدوام فی كلامها علی معنی آخر و در اسفار ۳۵۰/۹ نیز به خلود نوعی قاتل شده است و چنین می گوید: فان قلت هذه الاقوال الدالّة علی انقطاع العذاب عن اهل النار ینافی ما ذکرته سابقاً من دوام الآلام علیهم. قلنا: لا نسلم المنافاة بین عدم انقطاع العذاب عن اهل النار ابدأ و بین انقطاعه عن کل واحد منهم فی وقت.

در آمیخته شدن علم و تقوی بارزترین نشانی است که می توان در پرتو آن راه را از بیراهه جدا کرد، زیرا با علم راه حق نمایان و با تقوی ابواب انحراف و بیراهه مسدود و مقصود حاصل می شود.

و این فقیه ربانی و استاد فرزانه ما، علم و تقوی را در هم آمیخت و چلچراغی شد که شعاع انوار علوم و هدایت هایش تمامی اقطاب عالم را فرا گرفت.

در سخنش حال و شوری است که دل نشین می افتد. و دل های شوریده را در هوس دیدار جلال و جمالش می سوزاند. متن حاضر برگردانی است از سخنرانی شخصیت برجسته شیعه از بیت نبوت و رسالت فقیه اهل البیت، استاد بزرگ و مدرس عالیمقام حوزه علمیه اصفهان حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی که بر دل های شیفته علوم و معارف اهل بیت(علیهم السلام) می نشیند و جاده حیات را روشنایی و رونق می بخشد.



### صراط مستقیم (قسمت دوم)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر.  
رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی، یفقهوا قولی. والصلوه والسلام علی اشرف السفراء  
المقربین حبیب اله العالمین و شفیع المذنبین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، واللعن الدائم علی اعدائهم و  
مخالفیهم و معانیدیهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث ما یک بحث قرآنی محض است. یک آیه داریم: ((هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون)) (۱)

ترجمه تحت اللفظی این آیه این است که خداوند همان کسی است که رسول خودش را فرستاد، که این رسول مردم را هدایت کند و خدا دین حق را هم به وسیله این پیغمبر به مردم ابلاغ کرد. بنابراین، دینی که پیغمبر اسلام ابلاغ کرده است، دین اسلام است و این دین طبق تعبیر قرآن، دین حق است.

چرا خداوند پیامبر اسلام را فرستاد؟ و یا دین حق را فرستاد؟ ((لیظهره علی الدین کله)) یعنی برای این که این دین را بر تمام ادیان دیگر غلبه دهد و لو این که مشرکین هم ناراحت بشوند.

((لیظهره علی الدین کله)) الف و لام دین، الف و لام جنس است و با کلمه کل مؤکد شده است.

دو نکته در اینجا برای ما قابل توجه است، نکته اول این که این دین، دین حق است، کامل هم هست دیگر احتیاجی به مکمل ندارد، ((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)) (۲) بنابراین پیغمبر یک دینی را برای ما آورده است، که این دین حق است و دینی است کامل.

مطلب دوم در این آیه است، این است که این دین سیطره و هیمنه دارد بر همه ادیان. یعنی تا این دین هست دیگر نوبت به ادیان دیگر نمی رسد. این دین ناسخ تمام ادیان گذشته است. از آن طرف قرآن می فرماید: ((و ما ارسلناک الا کافه للناس)) (۳) پیغمبر، تو برای همه مردم فرستاده شدی، یعنی مسیحی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، یهودی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، مشرکین، ناصبی ها، و تمام قشرهای مختلفی که در اسلام هستند باید بیایند زیر لوای اسلام. پس این دین حق است. این دین کامل است و غیر از این دین پذیرفته نیست ((و من یتبع غیر السلام دیناً فلن یقبل منه)) (۴) و این دین حاکمیت دارد بر تمام ادیان. یعنی امروز که خورشید اسلام طلوع کرده، تمام ادیان دیگر مانند ستارگانند که تحت الشعاع خورشیدند، و در آسمان تشریح، دیگر نقشی نمی توانند داشته باشند. تا اسلام نبود، بله، ادیان دیگر جلوه داشت ولی حالا که اسلام آمده است، با طلوع خورشید اسلام تمام ادیان دیگر باید غروب کنند، و معنای «و ما ارسلناک الا کافه للناس» همین است.

معنای ((لیظهره علی الدین کله)) (۵) همین است، یعنی این دین باید غالب بشود بر همه ادیان و ادیان دیگر نمی توانند نقشی داشته باشند.

مطلب دیگر این است که وقتی خدا می فرماید: ((فماذا بعد الحق الا الضلال)) (۶) بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست، یعنی اگر گفتیم اسلام حق است غیر از اسلام هر چه هست ضلال است، گمراهی است.

پس ما طبق آیات کریمه قرآن غیر از یک دین که آن عبارت از دین مبین اسلام است، نمی توانیم بگوییم دین دیگری بر حق است، تمام آن ها دیگر گمراهی و ضلالت است و کسی حق ندارد دنبال ضلال برود، همه باید پیرو حق باشند، چون خاصیت حق این است وقتی که آمد دیگر بقیه باید بروند ((ان الباطل کان زهوقاً)) (۷)

تعبیری که خود قرآن دارد، می گوید: ((بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمعه فاذا هو زاهق)) (۸). خوب توجه کنید، ضرباتی که به مغز وارد می شود، گاهی پوست سر را خراش می دهند و گاهی گوشت زیر پوست را هم می شکافند، گاهی به آن پرده که روی استخوان هست می رسد.

گاهی هم آن پرده پاره می شود و به استخوان می رسد، گاهی استخوان فرق هم شکسته می شود و ضربت می رسد به دماغ. ضربه مغزی وقتی مهلک است که به دماغ برسد، دیگر قابل علاج نیست. این چنین ضربتی را می گویند «دامغه» یعنی ضربت به مغز رسید است.

قرآن می فرماید: در جریان حق و باطل، حق را می کوبیم به سر باطل ((بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه)) و ضربت حق آنچنان اصابت می کند به باطل که به دماغ باطل می رسد ((فاذا هو زاهق)).

باطل دیگر محو می شود. حساب حق و باطل این است. دین اسلام تنها دین حقی است که طبق صریح قرآن، روی زمین بر همه ادیان غالب است. این دین کاملی است ((و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه)) (۹) اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری را طالب باشد ما نمی پذیریم، از او پذیرفته نیست.

ما مراجعه می کنیم به تاریخ زندگی رسول گرامی اسلام و ائمه هدی (علیهم السلام) می بینیم پیغمبر اسلام محاجّه کرده است با یهود، محاجّه کرده است با مسیحی ها، محاجّه کرده است با مشرکین و بت پرستان، با تمام ارباب ادیان غیر از مسلمین بحث و جدال داشته است و دستور هم داشته است. ((ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالآتی هی احسن)) (۱۰).

ائمه هم جدال داشته اند، جدال حساب شده، جدال خوب، جدال (بحث و مناظره) دستور است.

امیرالمومنین و ائمه (علیهم السلام) با دهریین و کسانی که اصلاً معتقد به خدا نبودند و با ارباب ملل و نحل، مناظرات داشتند، بحث ها داشتند.



در دوران امام صادق (علیه السلام) که بازار بحث‌ها بسیار داغ بود امام صادق با افراد گوناگون بحث‌ها داشتند، چرا؟

کتاب احتجاجات مرحوم طبرسی را که خواندید، متوجه می‌شوید، ائمه (علیهم السلام) بحث و مناظره داشتند با ارباب ادیان مختلفه.

حضرت رضا (علیه السلام) در جلسه مأمون (علیه اللعنه) با سنی‌ها آن بحث‌های عجیب را داشتند، در آن جلسه که مأمون از تمام ارباب ادیان دعوت کرد، امام هشتم با همه این‌ها بحث و جدل داشتند، چرا؟

اگر همه این‌ها بر حق بودند ما به پیغمبر اعتراض داشتیم، به ائمه اعتراض داشتیم، آقا این‌ها هر کدام راه حق را می‌روند چه کار با این‌ها دارید؟ بگذارید بروند، چرا بحث می‌کنید؟ چرا مناظره می‌کنید؟

این‌ها می‌خواستند حق را اثبات کنند و نسبت به باطل بی‌تفاوت نباشند، اگر باطل نبود که این‌ها بحث نمی‌کردند، این‌ها می‌خواستند با باطل مبارزه کنند و از حریم اسلام و تشیع حمایت کنند و کردند. دست آخر هم خدا وعده می‌دهد: ((وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم)) (۱۱)

آن دینی که خدا از آن راضی است، دین اسلام است ((و رضیت لکم الاسلام دیناً)) و بالاخره آن زمانی که قدرت مطلقه به دست ولی خدا می‌افتد چه می‌کند؟ قرآن می‌فرماید: ((ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم)) آن دینی که باید جهانی بشود و همه مردم باید زیر لوای آن دین قرار بگیرند دین اسلام است. اگر حق نبود یا اسلام حق بود و دیگر ادیان هم حق بودند، دینی معنی نداشت ((ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم)) معنی نداشت. پس ما به این نتیجه می‌رسیم که بعد از پیغمبر اسلام یک دین بر حق بیشتر نیست و تمام ادیان، تمام نحله‌ها، تمام ملل باطلند، همه باطلند و فقط اسلام حق است و بس. کسی مجاز نیست به غیر از دین اسلام دینی داشته باشد.

پیغمبر فرمود: ملت اسلام هم هفتاد و سه فرقه می‌شوند، فقط یک فرقه حقند. آن را هم به اتفاق عامه و خاصه می‌فرماید: ((الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیثما دار)).

بنابراین اسلام سر جنگ دارد با غیر مسلمین، کافی است شما سوره براءت را بخوانید، این سوره بسم الله ندارد، از همان اولش روشن است، اعلام جنگ است با مشرکین، اعلام جنگ است با اهل کتاب و موضع گیری های خیلی سختی دارد.

قرآن می فرماید: ((و قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه)) (۱۲) با مشرکین بجنگید. این اعلام جنگ با مشرکین است ((فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم)) (۱۳) هر جا پیدایشان کردید آن ها را به قتل برسانید ((انما المشرکون نجس)) (۱۴) مشرکین انسان های پلیدی هستند.

((یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظه)) (۱۵) بروید با آن کفاری که در کنار شما هستند بجنگید و این ها خشونت را در سیما و چهره شما باید مشاهده کنند ((قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق)) (۱۶) آن هایی که به دین حق ایمان ندارند، با این ها بروید بجنگید.

آن هایی که به دین حق ایمان ندارند چه کسانی هستند؟ ((و من الذین اوتوا کتاب)) یهودی ها هستند مسیحی ها هستند، زرتشتی ها هستند، با این ها نمی توانیم کنار بیاییم، اسلام کفر ستیزی دارد.

با مشرک اعلام جنگ می دهد، با اهل کتاب اعلام جنگ می دهد. این ها را به این شکلی که «انما المشرکون نجس» این ها را توصیف می کند ((من الذین اوتوا کتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون)) (۱۷) با منافقین اعلام جنگ می کند، همان هایی که تظاهر به اسلام می کنند و لما یدخل الایمان فی قلوبهم.

((یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأواهم جهنم و بئس المصیر)) (۱۸)، این ها را باید چطور توجیه کرد؟ ما می توانیم بگوییم همه این ها درست می گویند. هر کسی هر راه کجی می رود کارش نداشته باشید بگذارید برود. این با قرآن سازش ندارد، در بین مسلمین آن هایی که پیرو اهل بیت (علیهم السلام) نیستند چه؟

حدیث داریم از امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ((لیس عند احدٍ من الناس حق و لا ثواب و لا احد من الناس یقضی بقضاء الا ما خرج عنا اهل البیت)). خیلی حرف عجیبی است، حضرت می فرمایند: حق و ثواب پیش احدی نیست و هیچ کس نمی تواند قضا و حکم بجا کند غیر از ما اهل بیت، فقط اهل بیت.

ما اگر هفتاد و سه فرقه را می شنویم، نمی توانیم غیر از راهی که اهل بیت رفتند برویم، یادگار پیغمبرند، مبین قرآند. امام باقر(علیه السلام) فرمود: ((کل مالم یخرج من هذا البیت فهو الباطل)) هرچه که از غیر این بیت، یعنی غیر از اهل بیت پیغمبر صادر می شود، این ها باطل است. آب صاف و پاک را امام باقر(علیه السلام) روی دست ما ریختند. پس حق، در یک جهت بیشتر نیست و آن در اسلام است، و هفتاد و سه فرقه مسلمین را با ضرس قاطع اعلام می کنیم که این ها حق نیستند مگر آن هایی که پیروان اهل بیت(علیهم السلام) هستند، با استدلال به قرآن و سنت هم اعلام می کنیم.

پس یک راه بیشتر نیست، اگر کسی مدعی بود که خیر، هر کس هر راهی را رفته است اشکالی ندارد، این برخلاف قرآن است، برخلاف سیره پیغمبر و ائمه هدی(علیهم السلام) است. آن ها جنگ داشتند، جنگ فرهنگی داشتند، حتی مبارزات نظامی داشتند و در آینده دارند، ما عقیده مان این است حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که تشریف می آورند، با قدرت نظامی با تمام ارباب ادیان درگیری دارند.

مسئله این است که ما حالا بیایم اجازه بدهیم، بگوییم بله، هر کس، هر راهی را که می خواهد برود، برود. کارش نداشته باشیم، یهودی، یهودی باشد. مسیحی، مسیحی باشد. سنی، سنی باشد. آتش پرست هم آتش پرست باشد. بت پرست ها را هم بگذارند به حال خودشان باشند.

من تعجب می کنم!! این آقایانی که جزوه صراط های مستقیم را تدوین کرده اند، یک جمله دارند که با هیچ عقلی سازگار نیست، گرچه معتقد به قضاوت عقل نیستند ولی با هیچ منطقی هم سازش ندارند و درست نقطه مقابل قرآن است.

این آقایان در جزوه (مجله کیان، شماره ۳۶، صفحه ۱۲) با کمال صراحت می گویند: اصحاب هر فرقه یعنی بت پرست، مسیحی، یهودی، ناصبی، زرتشتی، و تمام این کسانی که از این اسم های اخیر دارند (مارکسیسم و ماتریالیسم) هر که هست، مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند.

ما از این آقایان سؤال می کنیم، شما که حکم دادید این ها مجازند، بر چه مبنایی حکم کردید؟ امامید؟ پیغمبرید؟ مرجع تقلیدید؟

شما خودتان در همین جزوه، دوبار اعتراف کرده اید که در مشرب شما حرف احدی برای دیگران حجت نیست. پس شما چه حقی دارید برای دیگران تعیین تکلیف کنید. وقتی که خود شما اقرار دارید که حرف احدی برای دیگران حجت نیست، چرا حرف می زنید؟

چه حقی دارید بگویید که هر فرقه مجازند. این مجازند را شما روی چه مبنایی اعلام کردید؟ موضع خودتان را مشخص کنید.

ما می گوئیم اگر همه این ها حقتند، که شما خودتان همه را رد کردید! می گوئید که نه تشیع، نه تسنن، نه فقه جعفری، نه فقه مالکی، نه فقه حنفی، نه، نه، نه، هیچ کدام حق نیست.

خیلی خوب، اگر می گوئید که همه حقتند، که خود شما رد کردید، اگر می گوئید که همه باطلند، این چه فتوایی است شما دادید که مجازند اصحاب هر فرقه همچنان بر طریقه خود بمانند، یعنی شما اجازه فرموده اید که هر کسی در باطل خودش بماند و ادامه به راه باطل بدهد. این با منطق ادیان سازش دارد؟ هر کسی را بگذاریم به باطل خودش ادامه بدهد؟

اگر می گوئید بعضی حقتند و بعضی باطل این را خودتان قبول ندارید و بر فرضی که بعضی حق باشند و بعضی باطل، وجه تمایز بین حق و باطل چیست؟

از این شهر به آن شهر، از این مملکت به آن مملکت می روید، اعلام موجودیت می کنید، اظهار نظر می کنید. کار شما طبق عقیده خودتان یک کار لغوی است. کسی که حرفش برای احدی حجت نیست، لغو نیست که این گوشه و آن گوشه سخنرانی بکند و خط فکری به جوان ها بدهد؟! اگر حجت است پس چرا می گویی حرف احدی برای دیگری حجت نیست؟! اگر حجت نیست پس گفتن شما یک چیز لغوی است.

آن وقت آن ها برای این که مقداری ترمیم کرده باشد آن حرف را، که هر کسی مجاز است بر روند فکری خودش باقی باشد، استدلالی دارند، استدلالشان این است که، این افکار و عقایدی که هست آلوده شده است به افکار بشری. بله، ما هم این عقیده را داریم. ما هم حرفمان همین است. بارها به دوستان توصیه کرده ایم، گفتیم اگر به عنوان مثال رفتید در یک روستا و مردم این روستا از یک قنات استفاده می کنند، همان طور که در خیلی از روستاها این طور است، این قنات می آید از این خانه می رود در آن خانه، از این باغ در آن باغ، از اول روستا در این خانه ها می چرخد تا آخر کار از روستا

برود، بنشیند به املاک و زمین های زراعتی را اشراب بکند، آن کسی که بخواهد، یک آب گوارای زلال بخورد، کجا باید برود؟ اگر برود آخر این روستا، آبی که از آخر می رود بیرون، قابل شرب نیست.

آن کسی که می خواهد آب گوارای سالم بخورد کجا باید برود؟ سرچشمه، سرقناتی که هنوز دست نخورده است، این آقایان می گویند: در مذاهب و ادیان، افکار بشری رخنه کرده است و دیگر قداست ندارد، ما هم همین را می گوئیم، ولی ما خوشبختانه سرچشمه داریم، دستمان به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است آن ها آب را از سرچشمه برداشتند، ما از قرآن استفاده می کنیم، ما از احادیث اهل بیت استفاده می کنیم که دست نخورده است.

آن هایی که می روند در کشورهای غربی از فیلسوف غربی مثل هیگ استفاده می کنند، آن ها افکارشان با دست بشری آلوده شده است، آن هایی که سراغ مثنوی می روند، سراغ هر کسی می روند غیر از اهل بیت، آن ها هستند که از آب های دست خورده استفاده می کنند.

می گوئیم آقای نویسنده محترم، شما می روید سراغ ابن عربی، سراغ مولوی و آن ها که افکارشان دست خورده است. بروید سراغ علی (علیه السلام) بروید سراغ نهج البلاغه، بروید به طرف قرآن که آب را از سرچشمه بردارید. دکتر هیگ کیست؟ او که نمی تواند آن طوری که امیرالمومنین (علیه السلام) اسلام را شناخته است بشناسد.

خودتان سرنخ ها را نشان دادید که ار چه کسانی اقتباس کرده اید، گفتار چه کسانی برایتان حجت بوده است، سرمشق زندگی شما چه کسانی بوده اند. هیچ کدام این ها عصمت نداشته اند، هیچ کدام قداستی که بشود به افکارشان صحه بگذاری، نداشته اند بنابراین، این مطلب برای ما هضم نمی شود، برای احدی هم هضم نمی شود که شما چه حقی دارید فتوا بدهید که هر فرقه مجازند همچنان بر طریقه خود باقی بمانند و پا بفشارند. این را نمی فهمیم یعنی چه؟ مجازند یعنی چه؟ یعنی شما به بت پرست می گوئید بت پرست.

پس؛ سفره تبلیغات انبیا را باید در طول تاریخ برچینیم بگوئیم: ابراهیم بی خود آمدی، جناب نوح بی خود آمدی، عیسی بی خود آمدی، موسی بی جا آمدی رفتی در دربار فرعون معجزه نشان دادی، همه این ها را باید سفره شان را برچینیم، هر کسی سر سفره خودش بنشیند ارتزاق کند. این حرفی است صد در صد باطل و غیر منطقی و غیر قابل قبول برای پیروان ادیان آسمانی و منتهی الیه آن، بی قیدی، و در نهایت، آزادی مطلق، با عبودیت و رقیت پروردگار هیچ سازشی ندارد.

مملکت را به طرف آزادی به معنی بی بند و باری کشاندن با این افکار، زینده نیست.

بعضی از دوستان آن طوری که بعد با هم صحبت کردیم یک مطالبی را که ما از گذشتگان با استناد به اشعارشان عرض کردیم، مثل این که باورشان نمی شود که یک افرادی در هزار سال پیش، در پانصد سال پیش بوده اند و همین حرف ها را می زدند، این یک ایده ای است به اصطلاح از ایده های تصوف، که مردم را به صلح مطلق دعوت می کند و در مقابل ادیان موضع گیری دارد.

انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال، شخصیت گوینده نباید شما را تحت تأثیر قرار بدهد که بگویی مگر می شود حافظ این حرف ها را زده باشد، مگر می شود مولوی این مزخرفات را گفته باشد، خوب گفته باشد، بحث ندارد.

فلان فیلسوف، فلان عارف، فلان شخصیت، مگر می شود این حرف ها را گفته باشد؟!

من عرض کردم برای شما، ابن عربی صاف و صریح می گوید: اوائل من با کسانی که هم فکر خودم نبودند می جنگیدم، ولی از این به بعد بنایم بر این است که دیگر بیشه ای باشیم که همه نوع جانوری در آن زندگی می کند، این حرف خود اوست.

این است که این مطلب باز باید یک مقداری روی آن بحث و بررسی بشود و ابعاد مختلف گفتار این روشن فکری که مردم را به این آزادی ها مشئوم دعوت می کنند باز هم انشاءالله رسیدگی بشود.

---

**پی نوشت ها:**

- ۱- توبه: ۳۳؛ صف: ۹
- ۲- مائده: ۳
- ۳- سبأ: ۲۸
- ۴- آل عمران: ۸۵
- ۵- توبه: ۳۳
- ۶- یونس: ۳۲
- ۷- اسراء: ۸۱
- ۸- انبیاء: ۱۸
- ۹- آل عمران: ۸۱
- ۱۰- نحل: ۱۲۵
- ۱۱- نور: ۵۵
- ۱۲- توبه: ۳۶
- ۱۳- توبه: ۵
- ۱۴- توبه: ۲۸
- ۱۵- توبه: ۱۲۳
- ۱۶- توبه: ۲۹
- ۱۷- توبه: ۲۹
- ۱۸- توبه: ۷۳

## \* غلو درباره اهل بیت (علیهم السلام)

**سؤال:** برخی مداحان شعرهای نامناسب خوانده، مانند من حسین الهی هستم یا قلاده ی سگ به گردن انداخته یا صدای سگ درمی آورند، وظیفه ی ما در برخورد با این افراد چیست؟



### حضرت آیت الله صافی گلپایگانی:

اشعار مذکور خواندنشان جایز نیست و اعتقاد به مضمون آن کفر است و باید از آن جلوگیری شود و صدای سگ در آوردن کار زشتی است.



### حضرت آیت الله تبریزی:

مداحی و خواندن اشعار در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) باید طوری باشد که موجب وهن نباشد و بهانه به دست دشمنان شیعه ندهد. در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) باید اشعاری خوانده شود که فضائل آن بزرگواران بیان شود و مصائب و مظلومیت آن ها برای مردم گفته شود. ائمه (علیهم السلام) از ما نخواسته اند که خود را بصورت حیوان درآوریم، آنچه از ما خواسته اند این است که مؤمن صالح باشیم و اخلاق ما اخلاقی باشد که از آن بزرگواران رسیده است.



### حضرت آیت الله مکارم شیرازی:

لازم است با زبان خوش توأم با ادب آن ها را نهی از منکر کنیم و اگر تأثیر نداشت مجلس را ترک نمایید.

بسمه تعالی سلامتی و خوندن اشعار در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) باید طوری باشد که موجب وهن نباشد و بهانه به دست دشمنان شیعه ندهد. در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) باید اشعاری خوانده شود که فضائل آن بزرگواران بیان شود و مصائب و مظلومیت آن ها برای مردم گفته شود. ائمه (علیهم السلام) از ما نخواسته اند که خود را بصورت حیوان درآوریم، آنچه از ما خواسته اند این است که مؤمن صالح باشیم و اخلاق ما اخلاقی باشد که از آن بزرگواران رسیده است. لازم است با زبان خوش توأم با ادب آن ها را نهی از منکر کنیم و اگر تأثیر نداشت مجلس را ترک نمایید.

### حضرت آیت الله سیستانی:

آن ها را ارشاد فرمایید.



## \* کف زدن در مجالس جشن اهل بیت (علیهم السلام)

سؤال: برخی مداحان مطرح می کنند کف زدن دارای ثواب است و هرچه بهتر و محکم تر کف بزنی ثواب بیشتر می برید و اساساً این گونه حرکات مانند کف زدن و رقص اگر برای اهل بیت (علیهم السلام) باشد اشکال ندارد، آیا بر این گونه اعمال که یا حرمت قطعی دارد یا حداقل عملی شبهه ناک و شرک آلود است اگر برای اهل بیت انجام شود ثواب مترتب می شود؟

### حضرت آیت الله تبریزی:



کف زدن و رقص با مجالس معصومین مناسبت ندارد و لازم است در این مجالس ترک شود، مجالس معصومین باید طوری باشد که مردم را به یاد خداوند متعال بیاندازد و فضایل و سفارش های معصومین را برای مردم بیان کنند نه این که العیاذ بالله در آن کار حرام انجام شود یا کاری که موجب غافل شدن مردم از خداوند شود که در این صورت ثوابی بر آن مترتب نمی شود.

کف زدن لهو است و در مساجد مشاهده مشرفه و مخصوصاً مسجد الحرام و مسجد النبی و یا در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) جایز نیست.



### آیت الله صافی گلپایگانی:

واضح است کسی که چنین امری را اظهار می دارد لایبالی است و یا جاهل و این گونه اشخاص بدعتگذار محسوب می شوند صحت و یا فساد عمل و یا ثواب داشت و نداشتن آن را باید مجتهد جامع شرایط بفرماید.

کف زدن به نحو لهوی در هر مجلسی باشد حرام است و فرقی بین مسجد و غیر آن ندارد و سزاوار است از کف زدن غیر لهوی در مجالس جشن مذهبی خصوصاً در مساجد و حسینیه ها اجتناب نمایند و شکوه و قداست این گونه مجالس را با حرکات مذکور ضایع نسازند و برای تشویق از گوینده هم مجالس را با ذکر صلوات مزین نمایند.

ج کف زدن بخبر لهوی و هر مجلسی باشد حرام است  
 و فرقی بین مسجد غیر آن ندارد و سزاوار است از کف زدن غیر  
 لهوی در مجالس جشن مذهبی خصوصاً در مساجد و حسینیه ها  
 اجتناب نمایند و شکوه و قداست اینگونه مجالس را با حرکات  
 مذکور ضایع نسازند و برای تشویق از گوینده هم مجالس را  
 با ذکر صلوات مزین نمایند خداوند هم را از شر و ضایع آخر  
 از ما محفوظ بدارد و سلام بر سه مرتبه واجب است  
 حضرت تبریزی

بسمه تعالی کف زدن و رقص با مجالس معصومین علیهم السلام مناسبت ندارد و لازم است  
 انجام مجالس ترک شود. مجالس معصومین علیهم السلام باید طوری باشد که مردم را به یاد خداوند متعال  
 بیاندازد و فضایل و سفارش های معصومین علیهم السلام را برای مردم بیان کند نه اینکه العیاذ بالله در  
 آن ظاهر حرام انجام شود یا کاری که در حقیقت باعث شدن مردم از خداوند بشود که در این صورت ثوابی بر آن مترتب نمی شود  
 واضح است کسی که چنین امری را اظهار می دارد لایبالی است و یا جاهل و اینگونه اشخاص بدعت  
 گذار محسوب می شوند صحت یا فساد عمل و یا ثواب داشتن و نداشتن آن را باید مجتهد جامع شرایط بفرماید  
 حضرت تبریزی

**سؤال:** خواهشمند است حکم کف زدن و رقصیدن و آواز خوانی را بیان نمایید؟



### حضرت آیت الله تبریزی:

باسمه تعالی، رقص زن برای شوهر و رقص زن برای زنان در مجالس عروسی و مثل آن مانعی ندارد و در غیر آن لهُو است و کف زدن فی نفسه لهُو است و برای مؤمن سزاوار نیست که مرتکب لهُو شود، و غنا - آوازه خوانی مناسب با مجالس خوش گذرانی که مشامل بر مضمون باطل باشد - حرام است، بلکه احتیاط واجب آن است که از هر خواندنی که با ترجیح صورت (گرداندن صدا در حلق) همراه است ولو در مضمون باطل نباشد، اجتناب کنند، و غنا در مجالس عروسی مانعی ندارد، و استعمال آلات موسیقی - که دف از آن ها است - جایز نیست، حتی در مجالس عروسی و مثل آن، والله العالم.<sup>(۱)</sup>

**پی نوشت ها:**

۱- استفتائات جدید (آیت الله میرزا جواد تبریزی) ص ۲۱۹

## معرفی کتاب



### (۱) معارف دین

تألیف: حضرت آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

این کتاب دربردارنده ی پرسش و پاسخ مسائل اعتقادی، قرآنی، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه می باشد.

ناشر: دفتر نشر آثار حضرت آیت الله صافی گلپایگانی



### (۲) طریق حق در سیر و سلوک

گزارشی از روش سیر و سلوکی فقیه کبیر، عارف بالله آیت الله حاج میرزا حسن صافی اصفهانی

به قلم: آیت الله زاده حاج شیخ علی صافی

گزیده مطالب: ... داستانی است تکان دهنده از مرحوم آیت الله صافی اصفهانی در مورد انتخاب راه سیر

و سلوک و عرفان: این قصه چراغ روشنی است فره راه پند پذیران و فریب خوردگان تا راه از بیراهه مشخص شود و طالبان

حق و اهل سیر و سلوک خود را به دست هر کس و ناکسی نسپارند.



### (۳) نظریه تفکیک یا روش فقهاء و علماء امامیه در فهم معارف حقّه

گفتگو با آیت الله سید جعفر سیدان

به قلم: علی ملکی میانجی

دربردارنده ی پرسش و پاسخ پیرامون مکتب تفکیک، روش صحیح فهم معارف، نقش فلسفه و روش فلسفه می باشد.

آیت الله سید جعفر سیدان:  
یکی از موارد در مسئله معاد این است که آخوند ملاصدرا در اسفار اصرار دارد بر اینکه عذاب برای خالدین در جهنم عذب و گوارا می‌گردد، و چون مبانی و افکار ساخته و پرداخته ایشان و امثال ایشان در نفوسشان رسوخ کرده و برای خود مبنائی أخذ کرده‌اند و بر اثر شبهاتی به مطالبی انس گرفته‌اند، با این‌که مسئله عذاب و رنج و گرفتاری شدید و شکنجه‌های گوناگون برای خالدین در نار (معاندین با حضرت حق) از قطعیات قرآن و حدیث است.  
با این حال گفته‌اند که خالدین در جهنم از آتش و دیگر وسیله‌های گرفتاری در دوزخ نه تنها رنج نمی‌برند بلکه بسیار خوش و خوشنود و در لذت کامل بسر می‌برند.  
ملاصدرا در أدله خود به عنوان تأیید مطلب، از ابن عربی نقل می‌کند: «فهم یتلذذون بما هم فیه من نار و زمهریر و مافیها من لدغ الحیات و العقارب کما یتلذذ أهل الجنة بالظلال و النور و لثم الحسان من الحور»

آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره):  
علمی که امام (علیه‌السلام) می‌فرماید غیر از علمی است که فلاسفه دارند ...  
عالم باید بداند که عملش را از کجا برداشت می‌کند. باید مواظب باشد که حرف های دیگران فریبش ندهد، مغرور نشود، نرود از شرق و غرب اخذ مینا بکند و بعد بیاید آیات و روایات را با آن مبانی تفسیر کند...  
باید به چنین شخصی گفت: این ره که تو می‌روی به ترکستان است...  
[محمی‌الدین]: تصریح می‌کند که اعتراض حضرت موسی بر هارون و غضب کردن بر او هنگامی که به طرف قوم خود بازگشت و این‌ها را مشغول پرستش گوساله دید، این بود که چرا نگذاشتی گوساله را بیرستند...  
واضح است که این تأویلات عجیب و غریب چه هرج و مرجی در حقایق و معارف دینی ایجاد می‌کند و چه سدهایی شکسته می‌شود.

آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی:  
آن کسی که می‌خواهد آب گوارای سالم بخورد کجا باید برود؟  
سرچشمه، سرقناتی که هنوز دست نخورده است... ولی ما خوشبختانه سرچشمه داریم دستمان به مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) است آن‌ها آب را از سرچشمه برداشته‌اند، ما از قرآن استفاده می‌کنیم، ما از احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) استفاده می‌کنیم که دست نخورده است.  
آن‌هایی که سراغ مثنوی می‌روند، سراغ هر کسی می‌روند غیر از اهل بیت، آن‌ها هستند که از آب‌های دست خورده استفاده می‌کنند.  
می‌گوییم آقای نویسنده محترم، شما می‌روید سراغ ابن عربی، سراغ مولوی و آن‌ها که افکارشان دست خورده است. بروید سراغ علی (علیه‌السلام) بروید سراغ نهج البلاغه، بروید به طرف قرآن که آب را از سرچشمه بردارید.